

مردز پر گهر

ابراهيم پورداوود

• بابک خرمدين

• بلخ

آرامگاه زرتشت

• مازيار

• فيروز ابو لولو



• يعقوب ليث

• دريای پارس

• دريای سيستان



مرکز تخصصی مطالعات ایران شناسی

www.iranshenasi-center.com

۳۰۰۰۱۸۴۲۱۸



https://telegram.me/iranshenasi_Center

جهانیست شادان به پندار نیکه
ز پندار نیکه است گفتار نیکه
چو گفتار و پندارتان نیکه شد
نیاید ز تو خیر کردار نیکه



استاد ابراہیم پور داوود

برای آنکه بتوان کشوری را دوست داشت و به آبادی و سربلندی آن کوشید، باید نخست آن را شناخت.

پیش گفتار:

یکی از مهمترین عواملی که انگیزه پیشرفت و دگرگونی مردم می‌شود، شناخت ریشه‌های فرهنگی و گذشته تاریخی است که بدست پیشینیان آن مردم بنا نهاده شده و آیندگان با تکیه بر آن در رویه پیشرفت گام برمی‌دارند. بسیاری از کشورهای پیشرفته امروزی که هیچ پیشینه تاریخی ندارند، با ترفندهای بسیار و با دزدیدن نشانه‌های تاریخی و باستانی کشورهای دارای تمدن کهن، تلاش دارند برای خود شناسه میهنی بسازند تا آیندگان با بکارگیری روانی از این شناخت، آینده شکوفاتری را برای خود رقم بزنند.

شوربخش باید این راستی تلخ را پذیرفت که بیگانگان بیش از خود ما، تاریخ و تمدن باستانی را شناخته‌اند و در این زمینه بسیار هزینه نموده‌اند. هرچند میهن دوستان ایرانی با وجود همه ترفندهای فرهنگی بزرگ در بلندای تاریخ به سرزمین مادریشان «همچون یورش مغولها و تازیان و...» نه تنها شناسه و فرهنگ کهن و ریشه‌دار خود را نباخته و همواره به پشتوانه همین شناسه ماندگار و تاریخی، توانسته‌اند مهاجمان را به پیروی و ستایش خویش وادارند. باید گفت که:

«آینده از آن مردمی است که گذشته خود را می‌شناسد».

ای زرتشت! نمی خواهی سرانجام دیگر بار بر سر پای بایستی؟!۱

ای زرتشت! پای از غار خویش بیرون نه ، جهان بسان باغی چشم به راه توست ، باد با عطرها ی گرانی که میخواهند نزد تو آیند بازی میکند و جویباران همه میخواهند از پی تو روان شوند ، جهان همه مشتاق دیدار تواند زیرا که تو مدتهاست که تنها مانده ای .

ای زرتشت! چیست که میباید روزی فرا رسد و دیگر نگذرد ؟ هزاره بزرگ ماست پادشاهی بزرگ دور دست ایران ، پادشاهی هزار ساله زرتشت این « دور دست » چه مایه دور دست خواهد بود ؟ مرا با این چه کار ؟! اما این از یقین من چیزی نمی کاهد . من با دو پای خویش استوار بر این پایگاه می ایستم . بر پایگاهی جاودانه ، بر صخره ای سخت و جاویدان ، بر این برترین ، سخت ترین کوه وجود که همه بادهای آن می رسند .

ای زرتشت! چه خوب شد که بیرون آمدیم و تو را دیدیم ، زیرا که دشمنان تو را در آینه های خود به ما نشان داده بودند . از آن آینه تو با شکلک شیطان و با نیشخند برون مینگریستی! چنانکه ما از تو می هراسیدیم ، اما از این کارشان چه سود ؟ تو هر بار با گفته ها و سرودهای همواره در گوش و دلهایمان راه میبری ، چنانکه سرانجام با خود گفتیم چه فرق میکند که سیمای او چگونه است ؟ ما باید به او گوش فرا دهیم ، که او می آموزاند جهان را باید فرشکرد^۱ کرد . جنگ ابزار را باید از کار انداخت و باید هر انسانی اندیشه ، گفتار و کردار نیک داشته باشد . هیچ کس تاکنون چنین واژه هایی نگفته است .

۱ فرشکرد = نوسازی

ای زرتشت! با این سخنان خون در رگهایمان به جوش می آید و افسوس گذشته های دور را داریم .

ای زرتشت! اینجا درخت تو جان افسرده دلان و درماندگان را نیز تازه می کند ، تماشای تو مرد بی قرار را نیز آسایش می بخشد و دلش را آرامش می دهد و براستی امروز بسی چشمها به کوه و درخت تو دوخته شده است . اشتیاقی بزرگ برانگیخته شده است و بسیاری آموخته اند که بپرسند زرتشت کیست ؟

ای زرتشت! هر آنکس که تو یکبار سرود شهید کلام خویش را در گوشش چکانده ای ، یعنی از خواب بیدار شدگان ، انسانهای والا و خردمند و آزادگان ، یکباره با دل خود گفته اند آیا زرتشت هنوز زنده است ؟

ای زرتشت! اینکه ما به سوی تو آمده ایم و دیگر نومید نیستیم ، نشانه ای از آن است که کسانی بهتر به سوی تو در راهند و این است آنچه به سوی تو در راهست ، ایرانیان آزاده ، خردمند ، راست کردار و کسانی که دیگر نمی خواهند زیر اندیشه و باورهای پوسیده و خرافی بیگانگان زندگی کنند و آنانی که نمی خواهند زیست مگر آنکه دیگر بار / امید / داشتن آموزند یا آنکه امید بزرگ را از تو آموزند .

ای زرتشت! امروز مردم کوچک خداوندگار گشته اند و همه تسلیم و رضایت و زیرکی و سماجت و حسابگری و چه و چه های فضیلت های کوچک را موعظه میکنند .

ای زرتشت! چگونه می توان آنچه را که غوغا شده روزی بی عقل و منطق پذیرفته است با عقل و منطق واژگون کرد ؟

ای زرتشت! مردم می گویند که ما هنوز برای زرتشت وقت نداریم ، اما چه ارج است زمانه ای که برای زرتشت وقت ندارد ؟

ای زرتشت! روزگاری این مردم را می دیدم که بامدادان با پاهای بی باک بیرون می دویدند، و اما پای دانائیشان خسته شد و اکنون از بی باکی بامدادی خویش نیز بد میگویند. آن دل‌های جوان اکنون همه پیر گشته اند، و نه تنها پیر که خسته و بی قرار و تناسای، خمیده پشت و اکنون تاریک اندیشانند و زمزمه گران و خانه نشینان، آیا این مردم از اینکه تنهایی تو را چون نهنگی بلعید پریشان دل شده اند؟

ای زرتشت! ای مرد راستگویی! من اینجا می نشینم و چشم به راه می مانم، گرداگردم لوح‌های شکسته کهن و نیز لوح‌های نیم نوشته نو، ساعت آمدن تو کی فرا خواهد رسید؟ ساعت پایین رفتن و فرو شدنت؟ زیرا می خواهم یک بار دیگر به سوی جهانیان بیایی.

آنها باید بیاموزند که بهر آینده بکوشند و با آفرینندگی تمامی گذشته را نجات بخشند و در فرزندانشان باید این را که فرزند پدرانشان بوده اند جبران کنند. اینگونه باید همه آنچه را که گذشته است، نجات بخشند. من این لوح نو را بر فراز آنها می آویزم.

ای مردم والا! مگذارید در گوشتان افسانه بخوانند و افسونتان بکنند، مگذارید با ارزشهای دروغین شما را افسون کنند. مگذارید شما را به دامن آرزوها و صحراهای ناشناخته کشند. آنها دروغ‌زن و نیرنگ بازند و وای از هنگامی که از حقیقت سخن میگویند و هنگامه میگیرند و وای بر همه ی جانهای آزاده ای که در برابر چنین جادوگران خود را نمی پایند، کار آزادیشان تمام است، زیرا آنها در زندان ماندن را می آموزانند و به زندان باز می کشانند. ای مردم! زرتشت دوستدار همه آزاد مردان است، کسانی که به زندگی آری گوی هستند و جهان را بیهوده نمی دانند و زمین را دوست دارند. زرتشت جشن گرفتن را سفارش میکند و دشمن زمین های دمکرده پست است، هر آنچه خسته است و نه یارای زندگی دارد. زرتشت می آید و با

پوزخندش کلامهای پوسیده را به دست باد خواهد سپرد و چون بادی سهمگین به سراغ عنکبوتیان گوشه نشین و کسانی که زندگی را نفی می کنند خواهد رفت و چون باد روینده بر دخمه های کهنه نمناک خواهد وزید .

اندیشه و باور ابرمرد راستگوی جهان

در اندیشه و پیام زرتشت ، خداوند هستی بخش ، **اهورامزدا** نام دارد . "اهورا" یعنی هستی بخش ، "مز" یعنی بزرگ و "دا" از دانش و دانایی آمده است . از این دیدگاه خداوند ، دانای بزرگ است . انسان را بنده و برده خویش نمی داند بلکه با خردی که به انسان بخشیده ، جایگاه ارزشمند انسانی و دانایی را به او پیشنهاد کرده است .

از دیدگاه زرتشت ، خداوند کینه توز ، انتقامجو ، خشمناک ، مکار و مجازات گر نیست ، بلکه سراسر نیکی و داد است.

قانون اشا «هنجار هستی»

نگرش زرتشت به جهان هستی پیروی و پیوستن به قانون اشا است . از دیدگاه او خداوند جان و خرد ، جهان را بر پایه هنجاری آفریده که بر سرتاسر هستی حکمفرماست ، او این هنجار و نظم حساب شده را اشا می نامد . استواری قانون اشا بر جهان هستی ، بازتاب اراده و خواست پروردگار بزرگ است . انسان باید خود را با هنجار هستی همگام و همراه سازد . راستی و درستی ، مهر و فروتنی و فروزه های نیک انسانی را در خود پرورش دهد . قانون اشا نیروی هماهنگ کننده جهان هستی است و هیچ پدیده ای از اتم تا

کهکشان نیست که بر پایه این هنجار هماهنگ استوار نباشد ، به همین دلیل زرتشت می گوید :

« راه یکی است و آن راستی است . »

پس راست کردار باش نه برای پاداش جهان گیتی و مینوی ، برای اینکه راستی خوب است .

دو گوهر همزاد

زرتشت در فلسفه پیام خود به دو گوهر همزاد ولی ناسازگار اشاره دارد که در نظم هستی نقش دارند . اثر این دو گوهر ، نیرویی است که در کوچکترین ذره ها به صورت مثبت و منفی در پروتون و الکترون نمایان است و در همه جای هستی حتا کهکشان به گونه کنش و رانش و یا دو نیروی ناهمگون اثر میگذارد . اینها هیچکدام در نظم اشا، بد آفریده نشده اند ، بلکه لازم و ملزوم یکدیگرند ، از این رو اهورامزدا آفریننده بدیها و زشتیها نیست . آنچه آفریده شده بر مبنای خرد اهورایی ، هماهنگ و خوب هستند . این دو گوهر همزاد و متضاد ، به هنگام گزینش و انتخاب ، پیوسته در اندیشه انسان بروز میکنند .

انسان دانا که از خرد و دانش بهره مند است « اسپننه مینو »^۱ به چم^۱ منش سازنده در اندیشه او پدیدار و پویا میگردد و شخص نادان که تنها از روی احساس و تعصب پیروی میکند ، در ذهن او « انگره مینو » به چم منش ویران کننده و آسیب رسان که در زبان ایرانی اهریمن بیان شده است ، پدید می آید . بنابراین آفریننده اهریمن یا اندیشه ی ویرانگر ، خداوند نیست بلکه انسان نادان است که کژ اندیشی را به گفتار دروغ و ناشایست تبدیل میکند^۲ .

^۱ چم واژه پارسی معنی است .

^۲ در آیین زرتشت اهریمن یا شیطان هست نمی باشد و در اندیشه انسان پدید می آید .

باید توجه داشت که انگره مینو واقعیت دارد ولی هست نمی باشد ، مانند تاریکی که واقعیت دارد ولی هست نمی باشد که با آمدن روشنایی از بین می رود .

بنابراین در دین ایرانیان دوگانگی یا ثنویت وجود نداشته یعنی اهریمن آفریننده بدیها نمی باشد و این تهمت دشمنان این مرز و بوم است و فردوسی بزرگ چه خوب پاسخ این افراد را داده است :

همه جفت و همتا و یزدان یکی است	جز از بندگی کردنت رأی نیست
ز ما بر ز دین کهن ننگ نیست	که دانیم دادار کیهان یکی است
خداوند دارنده هست و نیست	همه چیز جفت است و ایزد یکیست
چه پیچی ز دین کیومرثی	هم از راه و آیین تهمورثی
که گویند دادار کیهان یکی است	جز از بندگی کردنت رأی نیست
همان قبله شان برترین گوهر است	که از آب و خاک و هوا برترست
بما بر ز دین کهن ننگ نیست	بگیتی به از دین زردهشت نیست

دین

دین از واژه "دئنا" در اوستا آمده است و به چم وجدان آگاه یعنی «نیروی تشخیص خوب از بد» بر پایه خرد و آزادی و اختیار است . در این بینش، انسانی دین دار است که می اندیشد و با کمک منش نیک خود آزادانه راه اش را بر می گیرند و با همین نگرش و آزادی ، در دو جهان گیتی و مینوی مسئولی گردد و سر انجام بر اساس اصل کنش و واکنش ، نتیجه گزینش خود را دریافت می کند . در اندیشه و باور زرتشت دین همان وجدان انسان است که از هر گونه مراسم و تشریفات مذهبی بدور است و دیگر نیازی به رهبران و پیشوایان مذهبی نمی باشد و زرتشت با رهبران مذهبی که در گاتها

به نام کرب و اوسیح آمده است به شدت مخالفت کرده و آنها را عامل گمراهی انسان میدانند: **«بهترین گفته ها را به گوش بشنوید، با اندیشه روشن بر آن بنگرید، سپس هر زن و مرد آزادانه راه خود را برگزینند»**.

کاتها - هات ۳۰ - بند ۲

بیچاره آن ملتی که تمدنی کهن دارد ولی هنوز پایبند عادات وحشیانه قدیم است. مذهب باید به مردم بیاموزد که پشتیبان و دستیار یکدیگر باشند، نه اینکه ایشان را موجوداتی خرافاتی یا آدمکش بار آورد. کسانی که کار می کنند نباید ثمره کار خود را در راه تقویت موهوم پرستی و خرافات، ترویج تنبلی و بیکاری صرف کنند.

بهشت و دوزخ

اهورامزدا برای همه خوشبختی و رستگاری آرزو می کند، از این رو راه درست زیستن را به کسی که از خردش بهره گیرد نشان داده است. آنها که کژ اندیشی برگزینند، بد گفتاری و زشت کرداری پدید می آورند، بر خلاف قانون اشا گام بر می دارند و بر اساس فرایند کنش و واکنش نتیجه ی رفتار خود را دریافت خواهند کرد.

از این دیدگاه هرگز پروردگار، جایگاهی بنام دوزخ برای شکنجه ی انسان پدید نیاورده، بلکه این خود انسان است که از روی عملکردش، بهشت و دوزخ را پدید می آورد.

بهشت یا بهترین مکان هستی، رسیدن به شادی و آرامش روان است که بازتاب اندیشه و کردار نیک انسان است. دوزخ یا بدترین جای هستی، یعنی عذاب وجدان و افسردگی روان، پی آمد کژ اندیشی است که در دو جهان گیتی و مینوی «تن و روان» به سوی انسان باز خواهند گشت.

باید توجه داشت که در فلسفه زرتشت توبه و باز خرید گناه هیچگونه جایگاهی ندارد و زرتشت دکان دکانداران دین و بهشت فروشان را تعطیل کرده است .

تازگی و پویایی

در فلسفه زرتشت و در راستای قانون اشا نه تنها واپس گرایی و ارتجاع روا نیست ، بلکه ایستایی و سکون نیز ناپسند است . "فرشه" واژه ای از پیام زرتشت است که همگان را به سوی تازگی سفارش می دهد .

اندیشه و خرد ، تن و روان انسان و بطور کلی فرهنگ و اخلاق بشر باید به سوی تازگی و پیشرفت حرکت کند . زرتشت در پیام خود از مردمان می خواهد که همواره جهان را نو و زندگانی را تازه گردانند .

به باور زرتشت ، انسان باید گامهایی هر چند کوچک در راه پیمودن به زندگی بهتر ، سازنده تر و بدست آوردن آسایش همراه با آرامش بردارد و «سوشیانس» که به معنی سودرسان و رهایی بخش و موعود میباشد ، شخص خاصی نمی باشد و هر کس که در نوسازی و پویایی جهان تلاش و کوشش نماید ، سوشیانس میباشد و این وظیفه تک تک افراد جامعه است و این روا نیست که مردم بنشینند و شخص ویژه ای بیاید و جهان را از ستم رهایی بخشد ، بلکه اینکار را باید خود مردم انجام دهند .

"از کسانی باشیم که جهان را به سوی تازگی و آبادانی و مردم را به سوی راستی و پارسایی راهنمایی میکنند ."

گاتها - هات ۳۰ - بند ۹

فَرَوَهَر

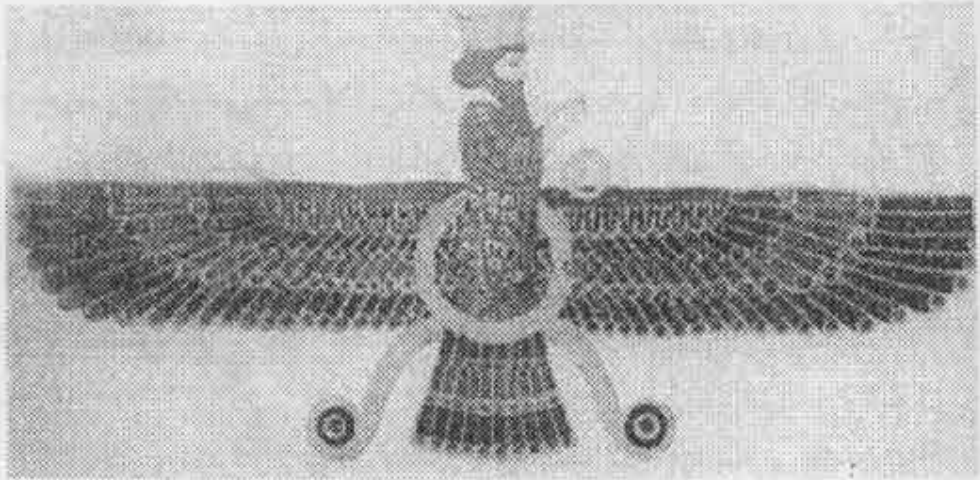
در باور سنتی ایرانیان وجود انسان از چهار گوهر تشکیل شده است که به هم پیوسته اند و از تأثیر آنها بر یکدیگر، پویندگی و بالندگی از هر فرد سرچشمه میگیرد. این چهار جزء عبارتند از:

• **«ن و جان»** که مربوط به جهان گیتی هستند.

• **«روان و فروهر»** که مربوط به جهان مینوی سرشت آدمی هستند.

واژه فروهر از دو بخش «فَر» به چم پیش و «وَهَر» به چم کشنده و برنده درست شده است. این گوهر ارزشمندترین پاره‌ی وجود انسان است، زیرا پرتویی بیکران از فروغ ذات اهورامزدا است که در ذات هر شخص سرچشمه پیدایش و پویایی فروزه‌های اشویی است. فروهر، گوهریست که روان را از گرایش به کژی و کاستی و دروغ باز می‌دارد، تا روان به آرامی راه خداجویی را سپری کند و شایستگی فراگیری نور حقیقت و پیام سروش را داشته باشد.

در دوره هخامنشیان به عنوان آرم ملی، نشانه‌ای برگرفته از اندیشه‌های بنیادی زرتشت و برخی از نمادهای اندیشه دیگران بویژه آیین مهر، موجب شکل گرفتن نگاره فروهر گردید، هر یک از اندامهای نگاره فروهر، گویای مفهومی در اندیشه نیاکان است.



- ۱- چهره سالخورده و نورانی فروهر ، یاد آور بهره گیری از تجربه پیران خردمند است .
- ۲- دست فروهر رو به سوی جلو است تا آرمان انسان همواره به سوی پیشرفت و بالندگی باشد .
- ۳- حلقه دست این نگاره جلوه گاه آیین مهر و نشان پیمان انسان با خداوند در پیوستن به آشویی است .
- ۴- بال فروهر سه بخش دارد تا فراگیری "هوشت" یا (اندیشه نیک) ، "هوخت" یا (گفتار نیک) و "هورشت" یا (کردار نیک) را به انسان سفارش کند .
- ۵- حلقه ی دور کمر فروهر ، نشان وارسنگی انسان از آرزوهای ناهنجار و نیروی پرواز او به سرچشمه خورشید است .
- ۶- دو رشته ی آویخته در پایین ، نشان پیوستن به اسپننه مینو (منش پاک) و پشت سر گذاشتن آنگره مینو (اندیشه پلید) است .
- ۷- قسمت زیر بال فروهر نیز سه بخش دارد تا نفرت انسان و زیر پا گذاشتن اندیشه ، گفتار و کردار نا پاک را یادآوری کند .

بدبختانه در برخی جاها دیده می شود که به این نگاره به عنوان پیکره
اهورامزدا نام برده می شود که این کار دشمنان مغرض و انسانهای نادان است .
هرودوت پدر تاریخ با وجود آنکه با ایرانیان دشمنی دارد می گوید که ایرانیها
برای خدایشان تندیس و پیکره نمی سازند .

کار و کوشش

یکی از مؤثرترین عوامل آبادانی و پیشرفت که خوشبختی بشر را به
دنبال خواهد داشت ، کار و کوشش است . زرتشت از همه خواستار است که در
راستای پیروی از قانون اشا و به یاری منش نیک در اندازه توان خود برای
پیشرفت و آسایش جامعه انسانی تلاش کنند .

هترآفرینی و تلاش در انجام کار نیک ، یکی از راه های نیایش
پروردگار است و به همین روی درویشی ، ریاضت کشیدن ، تنبلی ، گدایی و
صدقه دادن از کارهای ناشایست است .

صلح و دوستی

در باور و اندیشه زرتشت ، جنگ و دشمنی چه در جهت کشورگشایی
و چه بنام گسترش دین ، نادرست است و خداوند نیازی ندارد که کسی در راه
گسترش دینش کشته شود . زرتشت به جهانی سرشار از دوستی و مهربانی می
اندیشد .

همه انسانها باید با پیوستن و پایبندی به اشا (قانون راستی) مهربانی و
یگانگی را در میان مردم گسترش دهند تا دوستی جهانی پدیدار گردد .
زرتشت آیینی را سفارش می کند که مخالف جنگ و خونریزی و ستایشگر
آشتی ، از خودگذشتگی و پارساییست ، همانگونه که می فرماید :

« من دین راستین مزدیسنا را باور دارم که جنگ را براندازد و

رزم افزار را به گوشه ای نهد . » یسنا - هات ۱۲ - بند ۲

سه نیکش بهین رهنمای جهان است مفیدی چنین مختصر دوست دارم
نه کشت و نه دستور کشتن به کس داد از اینروش هم معتبر دوست دارم
(اخوان ثالث)

شادمانی و خوشبختی

دین زرتشت ، آیین شادمانیست ، از این رو پیروان زرتشت شاد بودن و خوش زیستن را برگزیده اند . در این آیین جشن و سرود ، یکی از راه های نیایش و ستایش خداوند و نزدیک شدن به اوست . به همین انگیزه ایرانیان ، غیر از جشن های نوروز ، مهرگان و سده ، جشن های ماهیانه هم دارند و آن روزهایی است که نام روز و ماه در گاه شماری ایرانی برابر می شود .

زرتشت ، مردمان را شادمان و خشنود می خواهد زیرا در پرتو این فروزه ها ، تن انسان نیرومند و روان او شاد میگردد ، در نتیجه شوق به کار و کوشش در او فزونی می یابد . در بینش زرتشت خوشبختی و آسایش راستین تنها با تلاش و از راه راستی بدست می آید و هرگز کسی که از راه ناشایست خود را خوشبخت می پندارد به خورسندی راستین دست نیابد .

« خوشبختی از آن کسی است که در پی خوشبختی دیگران باشد . »

گاتها - هات ۴۳ - بند ۱

آری ، آری زندگی زیباست ،

زندگی آتشگهی پاینده پابرجاست ،
 گر بیفروزش رقص شعله اش در هر کران پیدااست ،
 ورنه خاموش است و خاموشی گناه ماست ،
 (سیاوش کسرایی)

انوع جشنها

۱- جشن مهرگان : در روز مهر از ماه مهر برگزار میشود یعنی در روز شانزدهم مهرماه ، جشن مهرگان بیانگر پیروزی فریدون بر ضحاک تازی و ستمگر می باشد . فردوسی بزرگ در این باره چنین میگوید :

چو ضحاک شد بر جهان شهریار	برو سالیان انجمن شد هزار
نهان گشت کردار فرزنانگان	پراکنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد ، جادویی ارجمند	نهان راستی ، آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز	به نیکی نرفته سخن جز به راز

۲- جشن چله : این جشن همزمان با بزرگترین شب سال و در آخرین روز ماه آذر برگزار میشود . شادمانی مردم در آن شب برای بلندتر شدن روزها ، افزایش روشنایی و زایش مهر (نور خورشید) است .

۳- جشن سده : این جشن به گزارش شاهنامه فردوسی یادگار مهار شدن آتش است و در روز دهم بهمن ماه برگزار میگردد .
 یکی جشن کرد آن شب و باده خورد سده نام آن جشن فرخنده کرد
 ز هوشنگ ماند این سده یادگار بسی باد چون او دگر شهریار



۴- جشن تیرگان: یادگار فداکاری آرش کمانگیر در گسترش مرز

ایران زمین است و در روز سیزدهم ماه تیر برگزار می شود.

به پاس هر وجب خاکی از آن ملک چه بسایند آن سرها که رفته
ز مستی بر سر هر قطعه زین خاک خدا داند چه افسرها که رفته

ولیک: چاره امروز زور و پهلوانی نیست

رهایی با تن پولاد و نیروی جوانی نیست

بر این پیکان هستی سوز سامان ساز

پری از جان ببايد تا فرو ننشیند از پرواز

درود، ای واپسین صبح، ای سحر بدرود

که با آرش ترا این آخرین دیدار خواهد بود

شبی آمد که می باید فدا کرد به راه مملکت فرزندان و زن را

به پیش دشمنان ایستاد و جنگید رهاند از بند اهریمن وطن را



۴- جشن /سفندگان: روز سپندارمذ از ماه اسفند است که پنجم

اسفند ماه برگزار میگردد. این روز ویژه زنان و مادران است که به پاس

فداکاری، فروتنی و مهربانی مادر در این روز جشن با شکوهی برگزار میگردد.

این روز بر همه زنان آزاده ایرانی همایون باد.

حقوق بشر

در آیین ایرانی ، انسانها از هر نژاد ، ملیت و قوم و با هر زبان و رنگ و پوست ، دین و عقیده ، از حقوقی برابر برخوردارند . برتری طلبی دینی ، قومی و نژادی ، در این آیین نیست .

زرتشت تنها عامل برتری را پابندی به قانون اشا و پیروی از اندیشه ، گفتار و کردار نیک میداند . از دیدگاه او ، خداوند همه انسانها را آزاد آفریده و آنها را از نعمت آزادی و خرد برخوردار ساخته تا با بهره گیری از اندیشه خویش ، دیدگاهها و پیشنهادهای گوناگونی را مورد ارزیابی قرار دهند و با اختیار کامل بهترین روش را در زندگی برگزینند . همچنانکه انسانها از آزادی اندیشه و بیان برخوردارند ، از حق آزادی در انتخاب دین و آیین نیز بهره مند هستند ، و برآستی هنگامیکه انسانها از حقوقی برابر برخوردار باشند ، زن و مرد در همه مراحل مادی و مینوی زندگی ، حقوقی برابر دارند .

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

جبر و اختیار

فلسفه دین زرتشت ، بدون هیچگونه کم و کاستی از اختیار یا آزادی گزینش جانبداری می کند و از «جبر» سخن نمی گوید . در این نگرش نظریه «گناه آغازین»^۱ هم مانند نظریه جبر پذیرفته نیست .

۱ گناهی که در باور سایر ادیان آدم ، پدر انسانها بدان آلوده و باعث زندگی و رنج ابدی آدمها در دنیا شد .

به این ترتیب همه بدون گناه و پاک به این جهان گام نهاده و هر کس با گزینش راه خود، زندگی و آینده خویش را رقم میزند. انسان با هر گونه توانایی روحی، جسمی و خانوادگی پس از زاده شدن باید تلاش کند تا زندگی را برای خود سامان بخشد، با رنج و کاستی ها مبارزه کند و آنها را **سرنوشت** و **تقدیر** به شمار نیاورد.

برای نمونه گاتها، انسان را به گزینش منش نیک، رهبر دانا، دوست خردمند و همسر اشو سفارش می کند ولی وادار و مجبور نمی سازد. دین زرتشت به هر شخص به عنوان فرد ارج می گذارد. اختیار و آزادی یکی از با ارزش ترین داده های اهورایی است و هیچ کس حق گرفتن آن را ندارد. در دین زرتشت هر چیزی که با خرد و اندیشه و منطق و قوانین طبیعی هماهنگ و سازگار نباشد، پذیرفتنی نیست، بویژه در این دین «معجزه» هیچگونه جایگاهی ندارد، چون بر خلاف قوانین طبیعی و علمی می باشد.

نگاهداری محیط زیست

در راستای قانون اشا انسان در برابر جهان هستی و آنچه در آن روی می دهد مسئول است و باید از تخریب منابع مادی و معنوی جهان هستی بپرهیزد. یکی از نموده های اندیشه نیک در این کیش که بر آن بسیار سفارش شده، حفظ محیط زیست است. بر همه ی مردم پاسداشت زیستگاه خود یا به عبارتی گرمای داشت چهار "آخشیج" پاک کننده که عبارتند از آب، آتش، خاک و هوا بایسته است. آلوده کردن و بهره گیری نادرست و بیهوده از آنها جزء کارهای ناشایست به شمار می آید. یادآوری می شود که قربانی کردن در فلسفه زرتشت پذیرفتنی نیست و این کار آشکارا در گاتها نکوهش شده است.

"من آیینی را باور دارم که به آبها و گیاهان و چارپایان ارج نهد."

یسنا - هات ۱۲ - بند ۳

عرفان زرتشت

شناخت خداوند ، پرورش و پویایی ویژگیهای اخلاقی و نزدیک شدن به اهورامزدا ، بهترین هدف سفارش شده زرتشت در زندگی انسان است . پیام آور ایرانی باور دارد که اگر انسان رفتار خود را به شش فروزه ای که از خداوند سرچشمه گرفته هماهنگ سازد ، گذری به هفتمین مرحله نیز خواهد داشت ، و به جایی خواهد رسید که به جز خدا نخواهد دید .

گام نخست

منش نیک یا بهمن است . نیک اندیشی یکی از فروزه های ذاتی خداوند است که انسان بایستی آنرا در خود پرورش دهد .

جهان است شادان به پندار نیک	ز پندار نیک است گفتار نیک
چو پندار و گفتارتان نیک شد	نیاید ز تو غیر کردار نیک



گام دوم

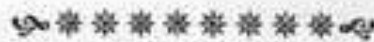
اردیبهشت یا بهترین راستی است . آشویی در ذات خداوند هنجار مطلق و توانایی نظم بخشیدن است . این فروزه در انسان نیز کوششی در رفتار بر پایه ی آشویی ، یعنی پیوستن به راستی است ، چنانکه زرتشت می گوید راه یکی است و آن راستی است .



گام سوم

شهریور یا نیروی شهریاری است که توانایی مینوی و پادشاهی بر خود
معنی می دهد. فروزه ی توانایی در انسان که باید پرورش و افزایش یابد ،
توانایی دفاع از حق و مبارزه با دروغ ، توانایی رسیدن به آزادی و آزادمشی که
همه اینها نیازمند توانایی و نیروی جسمی نیز می باشد . پس انسان باید از
ریاضت و خودآزاری خودداری نماید ، همانگونه که فردوسی می گوید :

ز نیرو بود مرد را راستی ز سستی کژی زاید و کاستی



گام چهارم

فروزه ی مهرورزی یا « سپندارمذ » می باشد . در بینش زرتشت رابطه
میان انسان و خدا بر مبنای دوستی و محبت است ، نه از روی ترس و بیداد ،
پس بر انسان بایسته است تا فروزه ی مهرورزی را در خود افزایش دهد .
خویشترداری ، گذشت ، فروتنی ، مهربانی و بخشندگی از پرتوهای این فروزه
هستند .



گام پنجم

خرداد یا رسایی و کمال است که انسان به تدریج به انسان آرمائی
نزدیک خواهد شد .



گام ششم

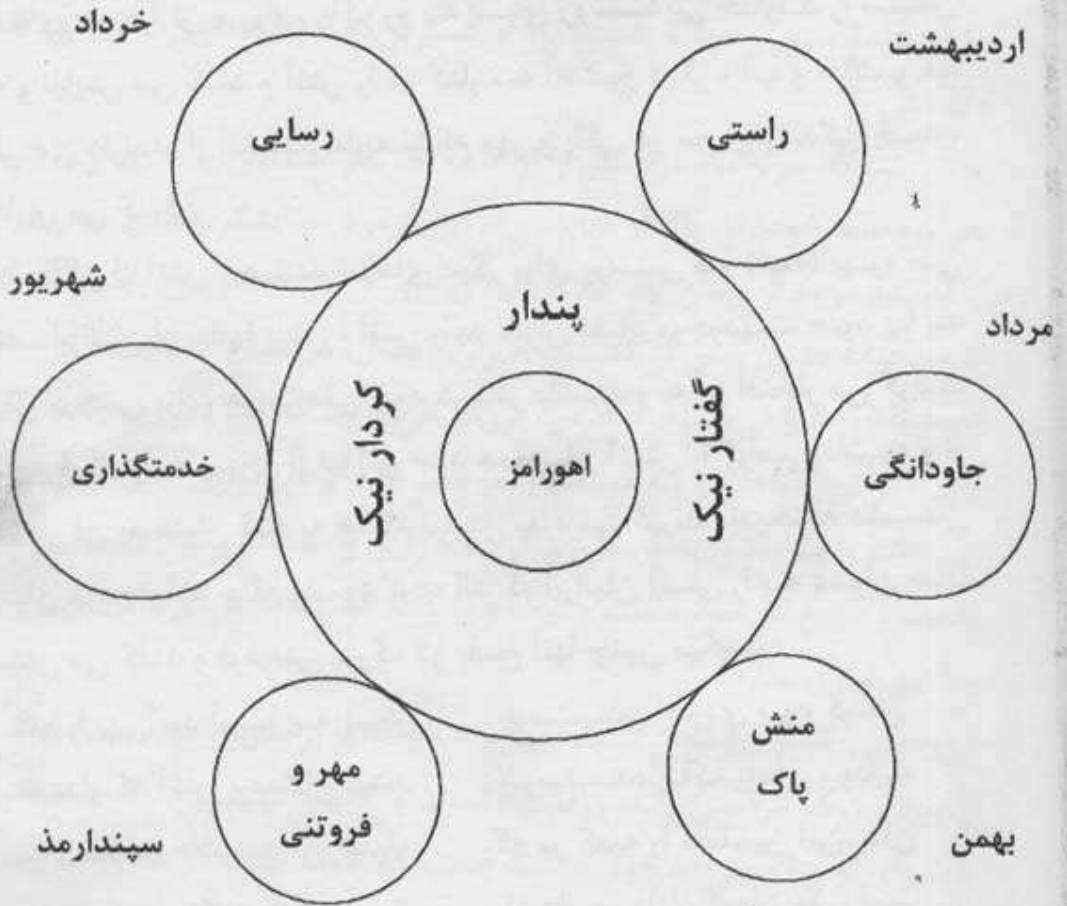
امرداد یا جاودانگی است . به این معنی که اگر انسان به رسایی برسد
خود به خود به « بی مرگی و جاودانگی » خواهد رسید .
سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند



گام هفتم

سروش میباشد . نور حقیقت و ندای اهورایی است که چون مشعلی ،
نهاد انسان و دیده ی او را روشن خواهد کرد . بنابراین در کنار کار و کوشش
این هفت مرحله عرفان نیز در انسان سپری می شود .

دایره کمال



سوی پرستش

ایرانیان که خود را مزدیسنا یعنی پرستندگان مزدا (خداوند) می گویند، در نیایشهای خود با تن و روانی پاک رو به سوی **روشنایی** خداوند را سپاس گفته و نیایش می کنند و آتش را در کنار سه آخشییج دیگر ، آب و خاک و هوا گرمی می دارند و از آتشکده ها به نشانه مهر و پاکی در محل زندگی خود ، پاسداری می کنند .

آنان از آتش ، همانند نورهای دیگر برای پرستش سو (قبله) بهره می گیرند . ایرانیان از سالها پیش ، آتش را به عنوان نماد موجودیت خود یا به عبارتی پرچمی برای هویت ملی خود در نظر داشتند و به آن افتخار می کردند. بنابراین ایرانیان به پیروی از نیاکان خود همچنان آتش را گرمی داشته و از روشنایی آن به عنوان قبله به هنگام نیایش بهره می گیرند . بدبختانه دشمنان در میان مردم ساده چنان وانمود کرده اند که ایرانیان آتش را به عنوان خدا پرستش می کنند و فردوسی بزرگ در پاسخ آنها چنین میگوید :

نیا را بهی ^۱ بود آیین به پیش	پرستیدن ایزدی بود کیش
مپندار که آتش پرستان بودند	پرستنده پاک یزدان بودند
نیایشکده داشتند آن چنان	که مر کعبه را مسلمین این زمان
ز ما بر ز دین کهن ننگ نیست	که دانیم دادار کیهان یکی است

چون این آتش در ایران گشت خاموش فتادی دیگ ملیت هم از جوش
«عارف قزوینی»

سوی بتخانه بیگانه تا کی نماز بت گزارید ، ای شمن ها ؟
«اخوان ثالث»

^۱ بهی = کیش زرتشتی

زرتشت کیست؟

ایر مردمی که پیام‌رسا و آوای پرطنین راستی پرستیش، مرزهای زمان و مکان را در هم می‌ریزد و تاریخ را در می‌نوردد و به سرتاسر جهان پراکنده می‌کند. او مژده‌دهندهٔ سرور و مهر و راستی بود و گسترش‌دهندهٔ اراده و آزادگیزی، کار و کوشش.

بر آن شد که سرنوشت مردمان را از کف اختیار خدایان پنداری و کاهنان بدرآورده، به خودشان واگذار نماید. پیام این ایرمرد ستایشگر راستی چنان برتر از اندیشه مردم آن زمان بود که نه تنها پیام‌آور از کاشانه خویش رانده شد، که شوربختانه هنوز پس از گذشت هزاران سال، مردمان کمتر به درستی اندیشه‌اش آشنا می‌باشند. او ایرمرد بزرگ تاریخ بود که چم دین و دیانت را به کلی دگرگون ساخت و به مردمان آموخت که پرهیزکاری جزو کار نیک نمی‌باشد و خداوند را به قربانی و گریه و زاری و ستایش نیازی نمی‌باشد. بهشت و دوزخ در خود ماست و نیک و بد زادهٔ اندیشه ما و پروردگار جهان به میانجی نیازی ندارد.

سرودهایی که از روزگاران بسیار کهن، به نام گاتها برجای مانده است، بخشی از پیام بزرگ مردمی بنام زرتشت است و گاتها کهنترین و ارجمندترین بخشهای اوستا و سرودهٔ خود زرتشت است، که خوشبختانه گزند روزگار بدان نرسیده و همانگونه که سروده شده به ما رسیده است. گاتها یکی از گرانبهاترین و ارجمندترین نموده‌های فرهنگ جهانی و برای ما ایرانیان مایهٔ بسی سرافرازی است.

گزیده‌ای از سخنان زرتشت

ای خداوند جان و خرد! با سپاس و فروتنی سرم را پیش تو فرود آورده، دست‌هایم را بسویت دراز کرده و از تو می‌خواهم که مرا یاری دهی. تا با خرد و منش نیک در آبادانی جهان و شادی جهانیان کوشا باشم.

سرودهایی را می‌سرایم که پیش از این کسی نگفته و نشنیده است، پس به نیایش برخیزد و به سرودهای من گوش فرا دهید و به یاری من بشتابید تا آرامش و آسایش را به جهان بازگردانیم و نیروی خلل‌ناپذیر شهریاری و اهورایی را در جهان استوار کنیم.

تا آن‌جا که توان دارم برای گسترش آئین راستی و گروش مردمان به منش نیک کوشا خواهم بود. و به خوبی می‌دانم که در این کوشش، نیروی خلل‌ناپذیر شهریاری اهورایی یار و یاور من خواهد بود و همچنین به نیکویی آگاهم که داده‌های اهورایی از آن کسانی است که بدون چشمداشت، در راه راستی کار کنند. ای خداوند جان و خرد! منش نیک را در من بپرور. بهره‌های دیرپای راستی را در من فزانی ده. به من و یارانم توان مینوی و شادی زندگی ارزانی دار، تا بتوانم آن‌گونه که در سروده‌های اسپندینه (مقدس) تو آمده است خشم بدخواهان را آرام کنیم و رسم آزار را از جهان برافکنیم.

ای خداوند جان و خرد! بیدادگری و خشم همه‌جا و همه‌کس را فراگرفته است! ناچار برای رهایی جهان و جهانیان به تو رو می‌آوریم و از تو یاری می‌خواهیم. درخواست دارم برای رهایی جهانیان از خشم و ناسازگاری برای تازه‌کردن جهان، نجات دهنده توانایی را به من بشناسانی!

زرتشت سخن می‌گوید از شما می‌خواهم که با تیزی به این سخنان گوش فرا دهید. با اندیشه روشن به آنها بنگرید، با خرد پاک آنها را بسنجید و با بینش ژرف آنها را ارزیابی کنید. «نه با تقلید کورکورانه» سپس هریک از شما

مردان و زنان، بایسته و پیش از آن که کار تازه شدن جهان به پایان رسد راه خود را برگزینید.

دو منش نیک و بد، از آغاز زندگی، به گونه همزاد، در اندیشه، گفتار و کردار آدمی، آشکار می شوند.

آدمیان در گزینش میان دو منش آزاد هستند. روشن است که فرزندان نیکی و نابخردان، بدی را گزینش می کنند. (اصل گزینش برای انسان)

ای شنوندگان!

همه شما در گزینش راه زندگی خود آزاد هستید «این حقی است که برابر با هنجار راستی برای شما مقرر شده است» ولی بدانید و آگاه باشید که آنان که اندیشه و منش نیک را برمی گزینند، خود را در راه روشنایی و درخشندگی جاودان می گذارند و خداوند جان و خرد را خوشنود می سازند و کسانی که راستی را از نادرستی باز نشناخته و منش نیک را بر نمی گزینند، در راه تاریکی افتاده به خشم روی آورده زندگی خود و دیگران را تباه می کنند.

ای شنوندگان!

پس بیائیم از کسانی باشیم که در راه آبادانی جهان و تازه کردن جهان، گام برمی دارند،

ای جهانیان، ای خردمندان و اشوان! بیائید با پیروی از راستی و داد، با یکدیگر همگام و همکار شویم.

با گزینش خرد و منش نیک، دو دلی و ناباوری را از خود دور کرده و با کمک منش نیک راستی و روشنایی، در راه تازه کردن جهان کوشا شویم. راستان و نیکان با همکاری، یگانگی و همبستگی دروغ را در هم می شکنند.

پوچی و پیروزی های ناپایدار فریبنده آشکار می شود. فروغ راستی، زشتی های فریب را نمایان می کند.

در آن هنگام گمراهان از روش زیستن خود دست برداشته به سراغ منش نیک و راستی رفته و برای دریافت بهره‌های اهورایی بی‌تابی خواهند کرد.

ای کسانی که برای شنیدن سخنان ما آمده‌اید! اگر این نهادهایی را که خداوند جان و خرد، در قانون راستی برای شما آورده است به‌خوبی درک کنید و به درستی کار بندید به خوشبختی خواهید رسید همیشه به یاد داشته باشید که ارمغان راستی همانا زندگی بهتر، پر بارتر، شادی‌بخش‌تر، و پر آرامش‌تر، است و میوه دروغ، همانا، زیان دیرپا اندوه جان‌سوز و ناآرامی شرر بار است. از این رو به شما اندرز می‌دهم که منش نیک را برگزینید، تا در پرتو فروغ و روشنایی اهورایی به خرسندی جاودان رسید.

ای خداوند جهان و زندگی:

به خواست تو اندیشمندان، با نیک‌خواهی، با آرامش، با فروتنی و با مهر به یاری کسانی می‌شتابند که خواستار راستی می‌باشند و با دانش راستین خود می‌کوشند تا نیروی پسندیده اهورایی را در جهان استوار سازند.

من باور دارم که جهانیان باید کسی را به رهبری برگزینند که به راستی و داد وفادار باشند. در گسترش منش نیک و افزایش آرامش و مدارایی و مهر کوشا باشند. جهانیان نباید دنباله‌رو فریبکاران و خرابکاران شوند. و نابخردی، دروغ و دشمنی را تبلیغ کنند.

ای کسانی که به سخنان من گوش فرا می‌دهید، باشد که دیگر هیچ وقت فریب سخنان و آموزش دروغ‌پردازان را نخورید. زیرا آنان بی‌گمان می‌خواهند خانه، ده، شهر و کشور شما را ویران کنند. شما را زیر ستم و آزار بگیرند و شما

را به نیستی کشانند. باشد که شما با نیروی پسندیده مینوی خود، با آنان نبرد کنید و با اندیشه اهورایی بر ایشان پیروز شوید. ای کسانی که به سخنان من گوش می‌دهید از قانون (هنجار) راستی آگاهی می‌یابید. برابر با آن رفتار کنید شما درمان‌کنندگان روان و چاره‌جویان زندگانی هستید. شما پیام‌رسان آموزش‌دهنده راستین خواهید بود. شما سخنوران برخوردار از فروغ اندیشه اهورایی هستید که با ژرف‌نگری و با نفوذ گفتار برای خوشبختی آدمیان کار می‌کنید. شما بهره کار نیک خود را با شادمانی در روشنایی بیکران راستی می‌بینید.

ولی کسانی که به دروغ بگروند با آه و اندوه در تاریکی به سر خواهند برد.
«پاداش هرکس، از کارکرد او در زندگی، از اندیشه و وجدانش ناشی می‌شود.»

خدای دانا و توانا، بهترین نیکی را به کسانی ارزانی می‌دارد که آسایش خود را در آسایش دیگران جستجو کند.

ای اهورا مزدا! اندیشیدن در آرامش سکوت، دانش‌افزاست، کسی که از دانش و پرورش بهره داشته باشد به دروغکار نمی‌پیوندد. خوش‌آمد او نمی‌گوید و از همکاری با او پرهیز می‌کند زیرا دروغکاران، دشمنان راستکاران بوده و هستند.

ای خدای دانا! می‌دانم که بهترین آیین برای جهانیان، آن آیینی است که جهان و جهانیان را پیشرفت دهد و آن آرمش‌بخش اندیشه، گفتار و کردار است از این‌روست که من همه خدایان پنداری را رها کردم و تنها آیین تو را پذیرا شده‌ام و همه توان و کوشش خود را در راه گسترش آن بکار می‌برم. زیرا

می‌دانم آنانکه برابر با هنجار هستی «آیین اهورایی» رفتار نمایند به آرامش و شادی می‌رسند.

اینک درباره منش نیک و افزایشی که بهترین روش زندگی است سخن دارم. خداوند منش نیک را برای تلاش و سازندگی و فروتنی و مهر را برای آرامش و نیکی آفرید و بهترین روش زندگی پیروی از خداوند دانا و بر همه چیز آگاه است. او منش ما را می‌بیند و هرگز فریب نمی‌خورد.

خداوندی که برای شما ستودم با چشم خرد دیده‌ام. با اندیشه، گفتار و کرداری که با رهنمونی «راستی» انجام داده‌ام، شناخته‌ام. می‌دانم که او خدایی داناست و با سرودهای خود، او را می‌ستایم و از پشتیبانی او بهره‌مند می‌شوم. و با اندیشه و منش نیک، او را خوشنود کنیم و آگاه باشیم که خداوند دانا، در شهریاری و توانایی خود، حق آزادی‌گزینش را به ما داده است. به ما آزادی داده است تا با گزینش خود مسئول پیشرفت یا عقب‌ماندگی، شادی یا اندوه خود باشیم.

به خوبی آگاهم، راستکاران که منش نیک دارند باید برابر آیین راستی و با دانایی، دروغکاران را راهنمایی کنند. تا منش خود را بهبود بخشند. باید با مهر و فروتنی با گمراهان رفتار کرد. باید درباره راه راستی، منش نیک و آزادی‌گزینش دین، با آنان سخن بگویند و نتایج نیکوکاری و بدکاری را به آنان گوشزد کنند.

از این راه، بسیاری از گمراهان و دروغپردازان به زشتی رفتار خود پی می‌برند، به تغییر راه زندگی دست می‌زنند، از این تباهی‌رهای یافته و به راستی خواهند گروید.

به خوبی آگاهم که، راستکارانی که در راهنمایی و نجات تبهکاران گام برنمی دارند، مانند آن است که خود در دام دروغ افتاده باشند و با کوتاهی خود از گروه راستکاران بیرون خواهند شد. زیرا برابر با آیین راستین که تو مقرر داشته‌ای هرکس که به هدایت و نجات دروغکار نشتابد، مانند آن است که با او همکاری کرده و خود دروغکار شده باشد. راستکار باید دوست راستکار و راهنمای دروغکار باشد.

اکنون روی سخنم با شماست، به این بهترین سخنان گوش فرا دهید. داد را از بیداد، راستی را از دروغ، سازندگی را از ویرانگری بازشناسید و با کردار راست و دادگری و سازندگی، خرسندی را از آن خود کنید و بدانید که راستی و داد، قانون دگرگون ناپذیر خدایی می‌باشد.

سپاس ای خدای دانا

بشود نه هرگز بدی و فرمانروایان بد، بر ما چیره نشود. بشود که رهبران خوب زندگانی خود را وقف آبادکردن زمین، پیشرفت راستی و پاکیزگی کنند و جهانیان را به سوی فروغ مینوی بکشانند. بی‌گمان، آبادی جهان، تندرستی و فراخ روزی می‌آورد. خدای دانا، جهان را با همه نعمت‌های آن برای زندگی و شادی داده است. آدمیان امانت‌دار جهان و طبیعت می‌باشند و برابر با هنجار راستی باید جهان را سبز و آباد نگاه دارند و بهتر و نیکوتر کنند.

ای مردمان! خشم خونین را از خود دور کنید. نگذارید هیچ چیز شما را به ستم و سنگدلی وادارد و هرگز مهر و فروتنی را از دست ندهید. آگاه باشید که نیکان با خوبی و سازندگی فزاینده و آرامش به جایگاه راستی می‌رسند.

ای خدای دانا! کی آدمیان به هوش می آیند تا از دروغ و از هرچه زدودنده خرد است پرهیز نمایند. کی مردمان از گوش دادن به تبلیغات پیشوایان دروغین دین و فرمانروایان ستمکار دست برمی دارند. و کی کژاندیشی، خشم و ستم برمی افتد؟ کی به بیداد و خونریزی دروغکاران پایان داده می شود؟

ای خدای دانا! تو آزادی گزینش را برای مردمان خواسته ای هم چنین تو سودرسانی راستی و زیان دهی دروغ را به مردمان گوشزد کرده ای و تو ما را آگاه نموده ای که راه راستی و مهر و دوستی یکی است از این رو باید با منش نیک رایزنی کنیم و از دروغ و دروغکاران بگسلیم.

آنان که با بدمنشی و بدزبانی به خشم و ستم دست می زنند و در کار مردمان خوب و سازنده خلل پدید می آورند، بیهودگانی هستند که هرگز، روی خوشی نمی بینند! برون ایشان آدمیان را می ماند و درونشان دیوان را! درون ایشان یکسره پلید است و دگرگون شده است.

گران بهاترین بخشش اهورایی به خردمندان نیکوکار و راستکار، شهریاری اهورایی است.

شهریاری اهورایی، نیروی مینوی است که در اندیشه، گفتار و کردار آدمی به شکل منش نیک، خوبی و مهر فروتنی جلوه گر می شود و آدمی را به خدمت به دیگران، سازندگی و تازه کردن جهان، وامی دارد و به این شهریاری و نیرو، تنها با کردار نیک و راستی می توان دسترسی یافت. این نیرو و شهریاری داده خداست.

و به آن کسی که به رسایی برسد ارزانی می شود. از این رو، من با منش نیک در راه راستی گام برمی دارم، تا از شهریاری اهورایی بهره مند شوم.

باشد که کوشندگان راه پیشرفت و تازه کردن جهان باهم یگانه شوند و در آبادانی زمین و نگهداری آن با هماهنگی کار کنند. اهورامزدا به ما آموخته است که به منش نیک و راستی دل ببندیم. این نخستین آموزش خداوند جان و خرد است.

این اندرزی است از اشو زرتشت به دختران و پسران سخنم با شما است، ای دختران و پسرانی که می‌خواهید همسر برگزینید! به این سخنان به درستی گوش دهید و در زندگانی خود، در کار گزینش همسر و همه کارها با منش نیک خود رایزنی کنید و هر یک از شما تلاش کنید در مهرورزی به منش نیک و در رفتن راه راستی، از یکدیگر پیشی بگیرید. تنها از این راه می‌توانید در زندگی کامیاب شوید و بهره‌های اهورایی دریافت کنید. ای دختران و پسران به سخنانم گوش فرا دهید، کسانی که در زندگی دنبال دروغ می‌روند ممکن است آنها ظاهراً دل‌چرب‌تر ببینند ولی در واقع دروغ آنان را به برهه می‌کشاند و از خود بیگانه می‌کند آنانکه به فریبندگی‌های ظاهری و خوشی‌های دروغین دل‌بستگی پیدا می‌کنند درونشان تاریک می‌شود و حقیقت به اندیشه آنها راه نمی‌یابد. از این‌رو از پیش رفت و رسیدن به جایگاههای والای هستی و رسایی باز خواهند ماند.

زرتشت باور دارد که تنها با اندیشیدن به اهورا مزدا و گام نهادن در راه راستی است که روان آدمی می‌تواند به خدا نزدیک شود و آن هنگامی است که کار نیک را تنها برای خود آن کار و نه برای دریافت پاداش انجام داد.

گفته‌های بالا برگرفته از کتاب دیدی نو از دینی کهن نوشته دکتر فرهنگ مهر می‌باشد.

زن در ایران باستان

زن ایرانی در گذشته چگونه میزیسته و در برابر مردان چه پایه ای داشته و حقوق انسانی و اجتماعی وی چگونه بوده است ؟

در پاسخ افزون بر مراجعه به منابع و روایات مستند تاریخی و پژوهشی، می توان از داستانهای شاهنامه فردوسی کمک گرفت که از سیر اندیشه ها و تمدن و وضع سیاسی و اجتماعی مردم ایران سخن گفته ، آینه تمام نمای زندگی مردم ایرانیان باستان به شمار می آید .

خانم پروفسور هاید ماری کخ در کتاب «از زبان داریوش» کارنامه ای درخشان درباره جایگاه زن در دوران هخامنشی به روی ما می گشاید :

"در شاهنشاهی بزرگ دوران داریوش با حقوق یکسان زن و مرد سر و کار داریم ، حقی که هنوز در اروپای سده بیستم برای بدست آوردنش مبارزه می شود . برابری دستمزد و جایگاه زن و مرد در این دوره ، حتا در سرزمین های ساتراپ نشین ایران ، مورد پذیرش همه گاه نویسان است . امکانات آموزشهای هنری و مهارت های حرفه ای ، برای زن و مرد یکسان بوده است . از نبشته های گلی بجای مانده از آن دوران چنین برمی آید که زنان به پستهای مهم می رسیده اند .

در عین حال به خویشکاری (وظیفه) زن در خانواده توجه ویژه می شده است . از همین رو به آنان کارهایی که نیازمند جابجایی و سفرهای دور و نزدیک بوده ، واگذار نکرده ، تنها در کارهای ثابت به کار گماشته می شده اند . در دوران زایمان ، زن از کار بخشیده و افزون بر مرخصی زایمان دستمزد نیز دریافت می کرده است ."

در نوشته های دوره ساسانی مانند دینکرت، به کوشش زنان برای دست یافتن به جایگاه دآوری اشاره شده است و در نوشته های پهلوی ماتیکان هزارداتستان از نیاز به پرورش یکسان پسر و دختر و توجه به دستیابی آنان به هنر و دانش سخن رفته است.

نوشته های حقوقی بجا مانده از دوره هخامنشی نشان می دهد که زنان دارای شخصیت حقوقی کاملاً مستقل بوده، بی آنکه چیزی از ثروت شخصی، خویش را از دست بدهند یا دارایی ایشان به خطر بیافتد، می توانسته اند دعوای حقوقی مطرح کنند یا در صورت نیاز از همسرانشان جدا شوند. در دینکرت نیز به حق مالکیت زن و اداره شخصی دارایی خویش تأکید شده است.

در باره همسرگزینی در ایران باستان، به اراده آزاد و اختیار کامل دختر، توجه ویژه می شده، چنانکه رتشت در این باره جوانترین دختر خود پئورچیستا را به مشورت با خرد خویش سفارش می کند. نوشته های پهلوی ماتیکان هزارداتستان نیز ضمن تأکید بر این آزادی، پدر را از زورگویی و بی بهره گذاردن دختر از ارث یا تنبیه او، باز داشته است.

در ایران باستان به جز در خانواده شاهی که بنا به پایبندی به آیین های درباری و دوراندیشی های سیاسی، چند همسرگزینی روا بوده، در بین مردم تک همسری شیوه ای همگانی و بایسته بوده است. پیوکانی^۱ پیمانی بوده که جز به مرگ گشوده نمی گردیده و اصولاً جدایی روا نبوده، امری ناپسند شمرده می شده، در عین حال زن در صورت ناخرسندی از شوهر می توانسته از او جدا شود.

وجود فرشتگان زن مانند آناهیتا، اشی، چیستا، دثنا و ... در فرهنگ و باورهای ایرانیان باستان و اختصاص جایگاهی بلند و با شکوه به آنان، نمودی

^۱ پیوکانی = پیوند زنانشویی در آیین زرتشت

از ارج نهادن به جایگاه زن در آن دوره است. زیورآلات و ابزار آرایشی بسیار گوناگون که از کاوشهای باستانی بدست آمده است، نشان از اثر وجودی والای زن در جامعه ایران باستان دارد. سخنان گاه نویسانی مانند پلوتارک و نیز سکه ها و تندیس ها و نگاره های باستانی نشان دهنده ی تصاویر زنان و توصیف زیبایی فرشتگان زن در باورهای ایرانیان باستان و حتا وصف زیبایی زنانی مانند رودابه همسر زال و مادر رستم، تهمینه مادر رستم و ... در شاهنامه، همگی گواه بر این نکته هستند که زن ایرانی در عین کاربرد هنرمندانه از انواع آرایش و زیور پسندیده، از برهنگی پرهیز داشته، پاکدامنی را بسان گوهری در اندرون جان خود دانسته نه پوششی بر بیرون تن، به هیچگونه روبنده یا چادر به کار نمی برده است.

بسیاری چکامه ها در شاهنامه و هفت پیکر نظامی که بازگو کننده تمدن دوران ساسانیست، گویای این واقعیت است که دختران آن روزگار به هنرهای رقص، خنیاگری (موسیقی)، آواز و سرود آگاهی کامل داشته، خود چکامه می سروده اند، با مردان کاملاً معاشرت داشته و در هنر سواری و نخجیر (شکار) و بازی گوی و میدان گام به گام مردان پیش می رفته اند.

در تاریخ ایران باستان به زنان نام آوری برمی خوریم که برخی از آنان حتا به پادشاهی رسیده، نشان می دهند که ایرانیان باستان در همه برنامه های زندگی به زن و مرد به چشم برابر نگریسته، حق پادشاهی را برای زن قانونی دانسته اند. از جمله این زنان پوراندخت دختر خسرو پرویز [که در هنگام پادشاهی آرامش و دادی بی مانند پدید آورد] و آزرمی دخت می باشند. در شاهنامه فردوسی نیز به نام بسیاری زنان مانند گردآفرین که زنی رزمنده و دلاور است، یا گردیه خواهر بهرام چوبین که با هوش و دلیری بی مانند پس از مرگ برادرش فرماندهی سپاه را به دوش گرفته، بر دشمن پیروز می شود، یا بانو گشنسب دختر رستم و همسر گیو که در جنگاوری دلیر و بی

باک است ، برمی خوریم که همگی بازگو کننده توانایی و حضور گسترده زن در ایران باستان است .

در صحنه سیاست و کشورداری نیز زنانی چون ملکه استر همسر خشایارشا و ملکه پروشاتی همسر اردشیر دوم و ملکه آتوسا همسر داریوش بزرگ و بسیاری دیگر وجود دارند .

گر چه این سخنان اندکی بود از بسیار ، اما در همین کوته سخن نیز دیدیم که زن در ایران باستان با اندیشه های بی ارزشی همچون چند همسری ، ناتوان شمردن جنس زن ، جلوگیری از معاشرت زن و مرد و زور در کاربرد حجاب و ... روبرو نبوده تا کوچک شمرده شود یا مورد رفتار زورگویانه قرار گیرد و از همه ویژگیهای عقلی و ادبی که بنا به سرشت انسانی خود داراست ، بی بهره گردد ، بلکه در آن دوران شایسته استقلال و حقوق انسانی شناخته شده ، در اجتماع حضوری سازنده و پر ارزش داشته است .

نگه کن به تاریخ پیشینیان	به آئینه روشن باستان
به بگذشته ها ، رفته ها ، دورها	به سرچشمه روشن نورها
زن و مرد با هم برابر بُدند	زنان کاردانان کشور بُدند
بسی کار را زن گرفتی به دست	که در آن نبودش هرگز شکست
چو مردان به نیروی دانشوری	بگردید شایسته سروری
گاهی گشت الهام بخش هنر	ز سر پنجه اش شد هنر جلوه گر
گاهی رزمجو بود گه سیاستمدار	گاهی شد روان از پی کشت و کار
گاهی جای بگرفت بر پشت زین	که برخاست از مرد و زن آفرین
گاهی کارگر شد به میدان کار	پذیرفت گه نقش آموزگار
از ایران بسی زن به پا خاسته است	که دیهیم ها بیاراسته است
همان عهد در گوشه ای از جهان	چه بسیار دختر یکان بریکان

بر او روز چون شام دیجور شد
 که هرگز نخواهد شد از یادها
 به ایران زمین بود زن شهریار
 سزاوار دیهیم و افسر بد است
 بود نامشان مایه افتخار
 گرآنقدر بودند یکسر زنان
 بود شأنش از دانش خویشتن
 گرمی تر آنکو خردهمندتر

به دست پدر زنده در گور شد
 ستم ها به زن رفت و بیدادها
 و لیکن در آن دور و آن روزگار
 که در رأی و دانشوری سر بد است
 به شهنامه بس بانوی نامدار
 در آن دوره شامخ باستان
 در آیین زرتشت هر مرد و زن
 نه کمتر بود دختری از پسر



کوروش ، پدر ایران

«فرمان دادم پس از مرگم، بدنم را بدون تابوت و مومیایی به خاک
 سپارند، تا اجزای بدنم، ذره ذره خاک ایران را تشکیل دهد»

من کوروش، شاه شاهان، شاه سرزمینهای بسیار، ای که در آینده از اینجا
 خواهی گذشت، بدان در اینجا من خفته‌ام، پس بدین آرامگاه و مستی خاک
 رشک ببر.

از سرزمین پارس پا به دنیای ...

از سرزمین پارس پا به دنیای هستی نهاد. جدا از داستان پردازبهای
 افسانه واری که درباره وی و بویژه دوران کودکی و چگونگی پرورش او،
 پرداخته شده است، همه گاه نویسان آن دوران در این سخن یکدل هستند که
 کوروش، شخصیتی است با درونمایه انسانیهای بی مانند روزگار که اراده ای بس
 نیرومند و اندیشه ای برتر و آرمانهایی بسیار پیشرفته و دگرگون کننده از درون
 این شخصیت خود را نمایان ساخت.

درباره کورش همین بس که دوست و دشمن ، ستایشش کردند و هنوز هم پس از ۲۵ سده ، از دید پژوهندگان ، دیرین شناسان و حتا روان شناسان ، چهره وی درون هاله ای خیره کننده از نبوغ فرا انسانی قرار دارد .

درباره اش بسیار نوشته شده و بسیار سخن رفته است و بر هر ایرانیست که از او بداند . خواست ما در این نوشته کوتاه ، این است که گوشه ای کوچک از شخصیت کورش و کارهایش را بر ایران دوستان بویژه جوانان بنمائیم و بیشتر دانستن را به خواننده میهن پرست وا می گذاریم .

* کورش در آغاز با بیدار کردن اندیشه های خفته و خفه شده مردم سرکوب شده در زیر فشار فرمانروایی ماد ، و با آگاه نمودن آنان ، بر آن فرمانروایی شورش نموده ، بزودی بخش بزرگی از ارتش ماد نیز به او پیوستند و پیروزی دست داده ، بنا به خواست مردم به پادشاهی رسید .

شاهنشاه نوین ایران ، با هدفی فراتر از دوران خود ، آریائیان را در سراسر ایران همدست و یکدل ساخت . کورش از همان آغاز خواسته نوین و تکان دهنده ی آرمان بلندش را هویدا کرد : « آزادی و آشتی و داد برای همه مردم و در همه جای ایران » .

جامعه ای درخشان و پرشکوه در حال رشد بود . پدید آمدن چنین جامعه ای پیشرفته و آگاه با امکانات و نوآوریهای آنچنانی ، زنگ خطری بود برای فرمانروائیهای زورگو و نیرومند پیرامون ایران .

دست به کار شدند اما یورش آنان به مرزهای گسترده پهنه ایران آن روز ، بهره ای جز شکست در برابر ارتش نیرومند هخامنشی در بر نداشت . کورش بزرگ به آسانی بر کشورهای آنان دست یافت و به رغم چهره زشت همه جنگها ، وی در این کشور گشائیها سیمایی شگفت انگیز از خود بر جای گذاشت : « هیچگاه در نبرد پیشگام نشد ، به آرامی به سارد پایتخت لیدی در آمد و تلاش کرد زندگی مردم دچار سراسیمگی نشود ، آنچنانکه یک روز پس

از دستیابی به این شهر ، مردم زندگی روزانه خود را از سر گرفتند . کروزوس ، شاه لیدی نیز با آنکه آغازگر جنگ بود ، پس از شکست از پشتیبانی کورش بهره مند شد . ارتش نیرومند ایران بدون جنگ و خونریزی بابل را بدست آورد و در اینجا نیز آرامش مردم به هم نخورد .

یهودیانی که بدست بخت النصر ، پادشاه بابل در بند شده بودند ، بدستور کورش آزاد گشته و به اورشلیم بازگردانده شدند و در آنجا با کمک های بسیار شاه هخامنشی ، پرستشگاه های ویران شده خود را بازسازی کردند . کورش همه مردم کشورهای شکست خورده را در کیش و باورهای خود و پرستش خدایانشان آزاد نهاده ، آبادانیهای بسیار مانند راه سازی و سد سازی در این مرزمین ها انجام داد . ارتش ایران نیز در هیچکدام از این کشور گشائیها به دارایی و زنان مردم دست درازی ننموده ، تلاش کردند زندگی مردم دچار آسیب نشود . «

حقوقدانان و فرهیختگان جهان کنونی ، استوانه گلی پیدا شده در بابل که سخنان کورش بزرگ را در نوشته های خود جای داده است ، **”نخستین منشور حقوق بشر“** دانسته اند . بر پایه این نبشته ، پادشاه بزرگ هخامنشی پس از دست یافتن بر بابل ، چنین می گوید :

”آنگاه که بدون جنگ و خونریزی به بابل درآمدم ، همه مردم گامهای مرا با شادمانی پذیرفتند . سپاه بسیار بزرگ من به آرامی وارد بابل شد ، نگذاشتم رنج و آزاری به مردم شهر و سرزمین آنها وارد آید . وضع درونی بابل و جایگاه های مقدسش قلب مرا تکان داد .

من برای آشتی کوشیدم . من برده داری را برانداختم و به بدبختیهای مردم پایان بخشیدم . فرمان دادم که همه مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند و آنان را نیازارند . فرمان دادم که هیچ یک از سربازانم ، مردم شهر را نکشند . اهورامزدا از کردار نیک من خشنود است . او بر من که ستایشگر او

هستم و بر همه فراوانی و مهربانیش را ارزانی داشت . ما همگی شادمانه و در آستی و همدلی ، جایگاه بلندش را ستودیم .

همه پادشاهان جهان از دریای بالا تا پایین و چهار گوشه جهان و فرمانروایان محلی ، فرمان مرا پذیرفتند و از پادشاهی من شادمان شدند و با چهره های درخشان مرا بوسیدند . من کار ناشایست قربانی کردن را برانداختم . من آئین های کهن را زنده کردم . خانه های ویران را آباد کردم . همه مردمانی را که پراکنده و آواره شده بودند به جایگاه های خود برگرداندم . فرمان دادم تا همه نیایشگاه هایی را که بسته بودند بگشایند . به خشنودی اهورامزدا و به شادی و خرمی ، باشد که دلها شاد گردد .

مردم هر روز در پیشگاه خدای بزرگ برایم خواستار زندگی والا هستند . من برای همه مردم زندگی آرام فراهم ساختم و آرامش و آستی را به همه مردم پیشکش کردم .

گفتار بالا ، بخشی بود از منشور جهانی حقوق بشر . برآستی شگفت انگیز خواهد بود آنگاه که چنین اندیشه های درخشان با اندیشه ها و کردار دیگر فرمانروایان آن دوران و حتا امروزی که بزرگی و سروری را با زورگویی برابر دانسته و دد منشانه بر مردم تاخته اند ، سنجیده شود .

ایرانیان کورش را پدر خواندند . یهودیان در تورات او را پیغمبر و رهایی بخش نامیدند و تا امروز نیز این نام ستایش آمیز در میان آنان به جا مانده است . یونانیانی که پادشاه هخامنشی بر دیار آنان دست یافت ، وی را قانونگذار نام نهادند .

در باور ما کورش ، نماد انسان خدائست ، کسی که اندیشه های انسانیش با گذشت دوران کهنه نمی شود . کورش برآستی پیرو پندار نیک ، گفتار نیک و کردار نیک بود .

به آیین مزدا دل و جان سپردی وز انگیزه اش راه داور گرفتی
 اگر چند بودی به کیش اهورا ولی پاس ادیان دیگر گرفتی
 به قوم یهود آنچه‌ن مهر کردی کز آن قوم نام پیغمبر گرفتی
 به تاریخ یادت چنان مانده نیکو که نام خوش دادگستر گرفتی
 حقوق بشر را چنان پی نهادی که نوع بشر را برابر گرفتی
 همه مردمان را به یک چشم دیدی خرد را به هر کار یاور گرفتی
 نکردی به کس بار ، آیین خود را جهان بینی از مهر و اختر گرفتی
 بود لوح تو^۱ آنچه‌ن گیتی آرا کز آن جاودان بر سر افسر گرفتی

رستم فرخزاد

فرمانده سپاه ایران که در جنگ با تازیان در نبرد قادسیه ، در راه پدافند از آبرو و ناموس و فرهنگ ایران ، جان به جان آفرین سپرد . در این جنگ خلیفه دوم عمر بن خطاب ، آب را بر روی سپاه ایران می بندد که رویداد^۱ی این جنگ در شاهنامه فردوسی در بخش «نامه فرخزاد به برادرش» نوشته شده است .

بعدها پیروز نهاوندی به خون خواهی از سربازان ایرانی که در جنگ قادسیه کشته شده بودند ، خلیفه دوم را از پای درمی آورد . امید است که فرزندان ایران ، آرمانهای بابک خرم‌دین ، رستم فرخزاد ، منصور حلاج ، مازیار ، ایستاسیس ، بهمن جازویه ، مرداویج و هزاران ایرانی دیگر که در راه میهن کشته شده اند را دنبال نمایند و نام کسانی چون ابومسلم خراسانی ، علی شریعتی ، سلمان فارسی و ... برای همیشه در این کشور گم گردد .

^۱ مراد از لوح ، منشور حقوق بشر کورش می باشد .

همان فرمانده جان بر کف است او که شبی دزدان دریایی
 به شهرش حمله آوردند
 بلی ، دزدان دریایی و قوم جادوان و خیل غوغایی
 به شهرش حمله آوردند
 و او مانند سردار دلیری نعره زد بر شهر

دلیران من ! ای شیران
 زنان ! مردان ! جوانان ! کودکان ! پیران !
 و بسیاری دلیرانه سخنها گفت ، اما پاسخی نشنفت
 اگر تقدیر نفرین کرد یا شیطان فسون ، هر دست یا دستان
 صدایی برنیامد از سری ، زیرا همه ناگاه سرد و سنگ گردیدند

ز تیمار بر ما جهان گشت تنگ	زرستم کجا کشته شد روز جنگ
نه بوم و نژاد و نه دانش نه کام	بدست یکی سعد وقاص نام
نه گوش خردمند هرگز شنود	چو رستم سواری به گیتی نبود
به من بر چنین روز برگشته شد	به دست یکی زاغ سرگشته شد
دهن خشک و گویا زبان چاک چاک	لب رستم از تشنگی شد چو خاک
هیونان ^۱ مست و گسسته مهار	چنان دیدی کز تازیان صد هزار

^۱ هیونان = شتران



زبان ایرانی

آنچه از تأمل در تاریخ برمی آید این است که تازیان هم از آغاز حال ، شاید برای آنکه از آسیب زبان ایرانیان در امان بمانند و آنرا همواره چون تیغی تیز که پاسبان فرهنگ ایرانیان بود ، نبینند بر آن شدند زباها و گویش های ایرانی را از میان ببرند یا به این بزرگترین نشانه میهنی به یادگار مانده از دوران سرافرازی ایرانیان آسیب رسانند چرا که بیم آن می رفت که همین زبان ها چون آتشی سرانجام خرمن فرمانروایی تهاجم گر تازیان را بسوزاند و یا دست کم شیوایی و غنای زبان ایرانی به آرامی در سراسر سرزمین های زیر فرمان تازیان زبان و به دنبال آن فرهنگ بی مایه آنان را به نیستی بکشاند . افزون بر این در فرهنگ تازی آن روزگار که هنوز دانشمندان ایرانی آیین های نگارش و

صرف و نحو را برای زبان تازیان پدید نیاورده بودند، آشنایی به خط و نوشتن در میان آنها بسیار کم بود و پیداست که چنین قومی تا چه حد می توانسته به خط و زبان و کتاب و کتابخانه دلبستگی داشته باشد.

از این روی در روند اشغال ایران هر جا که به کتابخانه ها و نبشته های ایرانیان رسیدند آنها را نابود کرده و حتا با گویش های موجود نیز سخت به مخالفت پرداختند.

با همه این زبان ستیزی ها چنانکه از تاریخ بر می آید تا سالها پس از تهاجم تازیان به سبب کاستی بیش از اندازه زبان تازی، در روابط سیاسی و نامه نگاریها و محاسبات دیوانی از زبان ایرانی استفاده می شده است.

افزون بر این زبان ایرانی همچون سدی استوار در برابر گسترش فرهنگ تازی بوده است و اگر چه امروزه چهره زبان ایرانی از ورود برخی واژگان تازی و بیگانه آسیب دیده است، باز سیمای ناب ایرانی خود را نگه داشته و در انتظار فرزندان ایران زمین است تا در جهت پاسداشت زبان و فرهنگ خود، واژه های انیرانی را از این زبان گویا بیرون کشند و همانند های ایرانی را جایگزین آنها نمایند و راه کسانی چون **احمد کسروی** **آذرآبادگانی** را پیروی نمایند.

ره آورد تازی

در برابر سیل یورش تازیان، شهرها و دژها و کوشک های بسیاری ویران گشت، دودمانهای زیادی بر باد رفت، دارایی های توانگران را تاراج کردند **ز غنائم و انفال** نام نهادند. دختران و زنان ایرانی را در بازار مدینه فروختند و **اسرا** خواندند.

از پیشه وران و برزگران که فرهنگ تازی را نپذیرفتند باج و ساو گران به زور گرفتند و جزیه نام نهادند .

ایرانیان را به عنوان بنده خود **موالی** نام داده و خود را **مولی** خواندند . همه این کارها را در سایه شمشیر و تازیانه انجام داده و در برابر هر گونه فریاد اعتراض و دادخواهی ایرانیان ، **حد و رجم و کشتار** بی رحمانه را به عنوان پاسخ پیشکش نمودند .

معاویه به فرماندار خوزستان و فارس «زیاد فرزند ابیه» می گوید، این مردم «ایرانیان» را باید خوار کرد، باید به همان روشی که عمر بن خطاب آنها را می کوبید!! به گونه ای کوبیدشان که هرگز نتوانند سربردارند. تلاش کن هرچه دشواری و رنج باشد، بهره ایرانیان شود. کاری کن سنگینی بارها بردوششان، هرچه بیشتر فشار آورد، ایرانیان را هرچه بیشتر کوچک کن و با آنها به زشتی رفتار نما. این نمونه ای از ره آوردیست که تازیان به ایران آوردند!!

به فرزند ایران :

تو ، ای فرزند ایرانی ،

سخن با توست

تو ، ای افتاده بر خاک مذلت ، ای نهال فخر انسانی

کلام من به سوی توست

تو ، ای گمگشته در وادی حیرانی ،

اسیر تیغ بیداد انیرانی !

نگاه من به روی توست

دمی چشم حقیقت بین خود بگشا

به سوی خویشتن باز آ!

چه شد میراث فرهنگ درخشانت ؟

غرور انگیز آیین نیاکانت ؟

کجا شد نیک پنداری ؟

کجا شد راست گفتاری ؟

کجا شد پاک کرداری ؟

نگاهی بر وجود خویش افکن

سراپایت همه آلوده در خونست

رخت از رنج مظلومان شفقگون است

تو ای سالار اقلیم سخامندی

چرا این سان تبه گشتی ؟

نیاکان تو مردان خدا بودند

به آیین جوانمردی و مردی آشنا بودند ،

تو نام جاودان زرتشت را با ننگ آلودی ،

به عشق اهرمن در دوزخ بیداد آسودی

ره ضحاک افعی دوش خون آشام را پیمودی

دو زانو سر به خاک دشمنان خویش سودی

تو ، ای بالنده ایرانی !

تو ، ای تندیس فر و جاه ساسانی !

به سوی خویشتن باز آ !

به سوی خویشتن باز آ !

به سوی خویشتن باز آ !

سخنی چند درباره بابک خرمدین

با سرکوبی جنبش مزدک به دوران ساسانیان ، اندیشه مزدکی از بین رفت ، بلکه با گسترش و ساختاری نیرومندتر در دوره های پس از یورش تازیان بروز کرده و درکالبد شورشهای بیگانه ستیزانه و دادخواهانه خود را نمودار ساخت . از همین رهگذر آیین خرمی یا خرمدین که در سده دوم هجری در ایران آشکار شد ، به درستی ادامه پیشرفت آیین مزدکی و فرم دگرگون شده نوین آن بود که بزودی پیروانی بی شمار یافت .

بابک ، رادمرد دلیر آذربادگانی ، از دوران جوانی و طی رخدادهایی به جرگه خرمیان آذربادگان درآمد و تحت سرپرستی و آموزش جاویدان پسر شهرک ، سرکرده آنان قرار گرفت و در اندک مدتی به خاطر شایستگی و توانایی های بی ماندش ، جایگاهی بلند یافت ، به گونه ای که پس از جاویدان در سال ۲۰۱ هـ . ق پیشوای خرمیان شده ، بنیانگذار بزرگ ترین و بلند مدت ترین جنبش های میهنی ایرانیان بر فئودالیزم تازیان گشت و نگذاشت این مهاجمان بی خط و دانش ، بنیاد اندیشه های پیشرفته ایرانیان را دگرگون سازند .

اگر چه جزئیات زندگی وی در پشت پرده تعصب و خودخواهی گاه نویسان مزدور خلیفه پرست پنهان مانده و اندیشه هایش مانند باورهای مزدک آلوده به غرض و تهمت گشته است ، اما هدف غایی او و آرمان بلندش مورد اعتراف همه این گاه نویسان سرافکننده است .

جنبش بابک با سر دادن فریاد برابری حقوق اجتماعی ، همه خواسته ها و دستورهای فئودالی تازیان را غیر قابل رعایت دانست و علیه حکومت زور گویانه آنان به مبارزه پرداخت . مسلماً اینچنین اندیشه ای به تندی رو به

گسترش نهاده ، مردم ستمدیده ایران دسته دسته در زیر پرچم اندیشمندان و آزادخواهیش گرد آمدند .

سرزمین بابک شامل پهنه گسترده ای از آذربادگان بزرگ آن دوران بود ، اما پیروان خرمدین تنها یاران وی نبوده ، بلکه در سراسر ایران پراکنده بودند . بابک طی مبارزات پیوسته خود از ۲۰۴ تا ۲۲۳ هـ . ق شکستهای سختی را بر سپاهیان مأمون و پس از او معتصم عباسی وارد کرد و می توان گفت در همه نبردها پیروز میدان بود . شاید در نگاه نخست سرمای سخت و تنگی و دشواری راه های آذربادگان و کوهستان سبلان یا غیر قابل دسترس بودن در بڈ (قلعه بابک) ، علت ناکامی لشگرکشیهای عباسیان به شمار آید ، ولی با اندک تأملی آشکار می شود که همدلی و همراهی مردم با اندیشه ها و کارهای بابک و پایداریشان در پیروی نکردن از خواسته های تازیان ، سبب اصلی شکست ناپذیری سرخ جامگان خرمدین بوده است . در واقع ، یاران بابک، پیشه وران و کشاورزانی بودند که نمی خواستند بدست عمال خلیفه و دست نشاندگان وی ، استثمار شوند .

دلاور نامدار ایرانی که شورش میهنی و بیگانه ستیزانه وی به مدت ۲۲ سال موجبات ترس و از هم گسیختگی خلافت اسلامی را فراهم ساخته بود ، سرانجام در سال ۲۲۳ هـ . ق با فریب افشین سردار ایرانی دستگاه خلافت و به یاری غدر و خیانت سهل بن سنباط امیر ارمنستان دستگیر و به سامرا نزد معتصم فرستاده شد .

بدستور خلیفه ، پیش از اعدام دست و پای وی را بریدند . در جریان اجرای این حکم ددمنشانه ، بابک پس از بریده شدن یک دست ، با دست دیگر خون خویش را به صورت مالید و در پاسخ علت کار خویش ، در حالیکه خنده سر داده بود به خلیفه بهت زده چنین گفت : « خون از من می رود و رویم زرد

می گردد ، شاید مردم گمان کنند که از زیونی و ترس چنین زرد رو شده ام ، پس صورتم را اینچنین سرخ می کنم تا زرد روئیم پوشیده گردد . »

خلیفه ، پس از انجام این جنایت دستور داد تن بی سر و بدون دست و پای بابک را به دار آویخته ، سرش را در سراسر سرزمین اسلام ! بگردانند . نفرت وی از بابک به اندازه ای بود که حتا از دست درازی به دخترش نیز کوتاهی نکرد .

روز دربند کردن و به دار آویختن سردار بزرگ ایرانی تا سالها به عنوان بزرگت ترین گشایشها در میان تازیان جشن گرفته می شد .

خرمیدینان پس از کشته شدن بابک ، تا مدتها در دژهای تسخیر ناپذیر خود در سراسر ایران به تبلیغ آیین خود که ریشه در گرایش های میهنی و بیگانه ستیزانه داشت و دارای علل اقتصادی نیز بود ، مشغول بودند که پیامد نهایی آن خیزش های فکری و مبارزات سیاسی و نظامی (البته در قالب هایی دگرگون شده و غیر خرمیدینی) بر ضد تازیان ، در دهه ها و سده های بعد بود . در تاریخ جنبش های میهنی ایران ، نام آورانی همچون ماه آفرید ، سنباد ، مقنع ، یعقوب لیث ، استادسیس ، مرداویج دیلمی و ... بسیارند که در این میان تنها مازیار با دلاوریهای شگفت انگیز و پایداریهای مردانه ، یارای برابری با جایگاه بلند بابک را دارد و این دو براستی جانشینان شایسته دستان و زال و رستم و بهمن و اسفندیارند . شاید چشمان بابک هنوز هم از درون دژ بند نظاره گر و منتظر بابک ها و مازیارهاست .

بابک حماسه ساز و ابر مرد پاک جان
 آزاد سرو خرم این باغ و بوستان
 از بهر دوست ، رهبر و پیر مراد بود
 در چشم خصم ، ناوک دلسوز جانستان
 او بهر سربلندی ایران به پای خواست
 مردم ز جان و دل همه گشتند یار وی
 آن مرد آذری به سرافرازی سهند
 پیش خلیفه اسلامی، دشمن دیرینش ایستاد
 از جنگ بیست ساله او بیم و اضطراب
 بر پیکر خلیفه اسلام و یارانش اوفتاد
 بر او خلیفه اسلامی جور فزون کرد چون از او
 تندیس نام و ننگ و غرورش شکسته بود
 یکسو خلیفه اسلامی مظهري از کبر و کین و زور
 سوی دگر به بند یلی دست بسته بود
 دژخیم را خلیفه بخواند و به خشم گفت
 کاین مرد با خلافت و اسلام دشمن است
 زندیق کافر یست ، به نام خدا و دین
 تیغ از نیام برکش و کن مثله پیکرش
 بابک اگر چه در ره آزادی وطن
 مردانه داد با تن خونبار ، جان خویش
 اما به هر زمانه بسی بابک دگر
 دادند جان چو او به ره آرمان خویش

از خاک برخاست و بر کاخ نشست

من زاده بزرگان و از نژاد جمشید و وارث شاهان پارسم و زنده کننده بزرگیهای ایشان که اکنون گذشت زمان آنها را فرا گرفته است. درفش کاویان با من است که آرزو دارم بدان بر همه ملتها سروری جویم، پس به سرزمین خویش حجاز باز گردید. «برگردان پیام سرودگونه یعقوب به خلیفه»

سرزمین سیستان از دیر باز مهد آزاد مردان و خاستگاه بسیاری جوانمردان بوده است. بنابر روایات میهنی، سیستان را گرشاسب بنیان نهاد و رستم پهلوان نامی از این دیار برخاسته است، از بند ۶۶ زامیاد یشت چنین برمی آید که سیستان کشور کیانیان بوده و دین مزدیسنا بوسیله گشتاسب در آن گسترش یافته است.

جوانمردی (برابر با واژه تازی عیاری) که به گونه ای از بهترین و زیباترین جلوه های اندیشه آزادمنشی و خودباوری ایرانیست، بر پایه پژوهشهای فرهیختگانی همچون شادروان سعید نفیسی و دلایلی مانند گرایش به برخی اندیشه های مردم پسند مانوی در این آیین، ریشه در ایران باستان دارد. چنین آیینی پس از حمله تازیان به ایران از بین نرفته، بلکه با دگرگونی ویژه ای، تئوری بنیادین مبارزات تازی ستیزانه گروهی با نام عیاران (معرب جوانمردان) را پایه گذاشت.

این اندیشه بویژه در خراسان و سیستان گسترش بسیار یافت و از این سرزمین ها، مردانی با سیمای جوانمردی و عیاری در برابر تازیان به پا خاسته اند که یعقوب لیث شاید تابناک ترین چهره آنها باشد.

این رویگرزاده بلند همت در قرنین نزدیک زرنج (پایتخت سیستان دیرینه) و در حاشیه کویر زاده شد. یعقوب که از آغاز جوانی همه خواستههای متوجه آرمانهای بزرگ و ستوده اش بود، پیشه پدری را به کناری نهاد و به

جرگه جوانمردان پیوست و بزودی با توانائیهای بی مانند که ویژه مردان با اراده است ، در بین جوانمردان سیستانی جایگاهی بلند یافت .

وی که می دید بیدادگریها و تاراجگریهای حکومت های زورگو و دست نشانده تازیان در سیستان و دیگر بخشهای ایران چگونه سیل باج بی اندازه این استانها را به سوی بغداد و کاخ های هزار و یکشب خلیفه روانه می کند ، با گردآوری دلاوران جوانمرد و فراهم کردن سپاهی دلیر از آنان مبارزات خود را در راه آزادی و رهایی ایران از چنگال امتیازات طبقاتی و پان عربیسم خانمانسوز تازیان ایران گش آغاز نمود .

یعقوب و سپاهیان اینچنین حکومت های زورگو را که مورد تأیید علماء بودند ، به رسمیت نشناخته ، بیدادگریهای عمال خلیفه را خنثی کرده و آنان را با خشونت می کشتند . وی بزودی با براندازی مخالفان خود ، به پادشاهی سیستان رسیده و زرنج را پایتخت خویش قرار داد . سپس به یاری ارتش نیرومند خویش ، پهنه گسترده ای از ایران را از چنگال دست نشانندگان خلیفه بیرون ساخت .

یعقوب سرانجام به آهنگ دستیابی بر بغداد و نابودی حکومت مرکزی عباسیان ، در گندیشاپور خوزستان به گردآوری سپاه پرداخت و این در حالی بود که به بیماری قولنج دچار شده بود . خلیفه که از توانایی یعقوب ، هراس بی اندازه داشت ، پیکی نزد وی فرستاده ، وعده واگذاری فرمانروایی فارس را به او داد ، اما قهرمان سیستانی در حالیکه در بستر بیماری بود ، شمشیر خویش و نان خشک و پیازی روبروی فرستاده خلیفه نهاد و در پاسخ چنین گفت : 'به خلیفه بگو که اگر بیماری مرا از پای درآورد ، تورهایی می یابی ، و اگر بهبود یابم ، سرنوشت ما بدست این شمشیر خواهد بود ، اگر پیروز شوم دوران فرمانروایی تو به سر خواهد رسید و بیچارگی تازیان آغاز خواهد شد و

اگر بازنده شوم ، به سیستان برگشته و به این نان و پیاز که از کودکی بدان خو گرفته ام ، بسنده خواهم کرد .

افسوس که نقشه بزرگ یعقوب عملی نشد و پیش از رسیدن فرستاده خلیفه به بغداد ، سردار ملی ایران در سال ۲۶۵ هـ . ق پس از ۱۷ سال و نه ماه فرمانروایی ، زندگی را بدرود گفت .

نیروی یعقوب در هنگام فرمانروایی به اندازه ای بود که در سرزمین های پیرامون او را ملک الدنيا و صاحبقران می نامیدند و هفت سال در مکه و مدینه بدستور خلیفه بيمناک ، خطبه به نام بعقوب خواندند . پهنه فرمانرواییش شامل خراسان و سیستان و تخارستان و کرمان و فارس و کابل و بخشی از دره سند و مدتی نیز خوزستان می شده است . هنگامی که چکامه سرایان او را به تازی ستایش کردند ، وی که به زبان تازی آگاهی نداشت ، گفت چیزی که من اندر نیابم ، چرا باید گفت ، پس چکامه سرایان را ناچار به سرودن چکامه ی پارسی کرد و بدینسان دگرگونی بزرگی در چکامه سرایی و فرهنگ ایرانی بنیان گذاشت ، اکنون ما ایرانیان به چه شوه (دلیل) و انگیزه‌ای باید زبان تازی را به کودکان خود آموزش بدهیم، به گونه‌ای که آنها چیزی از آن در نمی‌یابند!!!

از ویژگیهای شخصیتی یعقوب ، بردباری نسبت به سختیها و رنج سفر بوده ، در لشگرکشی و تدابیر جنگی بیشترین هوش و هنرهای خود را بروز می داده است و در اوج بزرگی با بخشندگی و مهمان نوازی از مردم کارسازی و از ناتوانان دستگیری می نموده است ، یعقوب گرامی‌ترین مردان را مردان کاری و مبارزان کارزاری می‌شناسد.

سردار بزرگ ایران که در اراده بلند کمتر کسی به پایه او می رسد ، با شورش مردانه خود در برابر تازیان ، شایستگی ایرانیان را به اثبات رساند و برگی زرین بر دفتر پیشینه درخشان مبارزات میهنی این سرزمین افزود .

یعقوب ، پور لیث ، ابر مرد سیستان
 آزاد مرد رویگر ملک نیمروز
 ایران پس از شکست نهاوند سالها
 این ملک آریایی و خاک ایزدی
 آن روزهای تیره و تاریک و غم فزای
 ایران مرد پرور و مهمل دلاوران
 ناگه در آن سیاهی و اندوه بیکران
 در پیش روی دشمن بیگانه ایستاد
 خواهم که بند بندگیت را به دست خویش
 یا می رهانم از کف بیگانه ملک را
 من مرد کارزارم و باکم ز مرگ نیست
 افشاند بذر رادی و آزادی و امید
 زیباترین حماسه دوران بیافرید
 در جسم سرد مهد کیان جان بیافرید
 افسرده بود و غمزده نیرو به تن نداشت
 رزمنده ای دلیر و شمشیر زن نداشت
 مام وطن به سوگ عزیزان نشسته بود
 در زیر بار فتنه ایام، خسته بود
 برخاست پور رویگری ، مرد کارزار
 چون کوه بی تزلزل و سرسخت و استوار
 از دست و پای ملتی آزاده، واکنم
 یا جان خویش در ره میهن فدا کنم
 مردن برای حفظ وطن زندگی بود
 آن کشته را زمانه به آزادگان سپرد



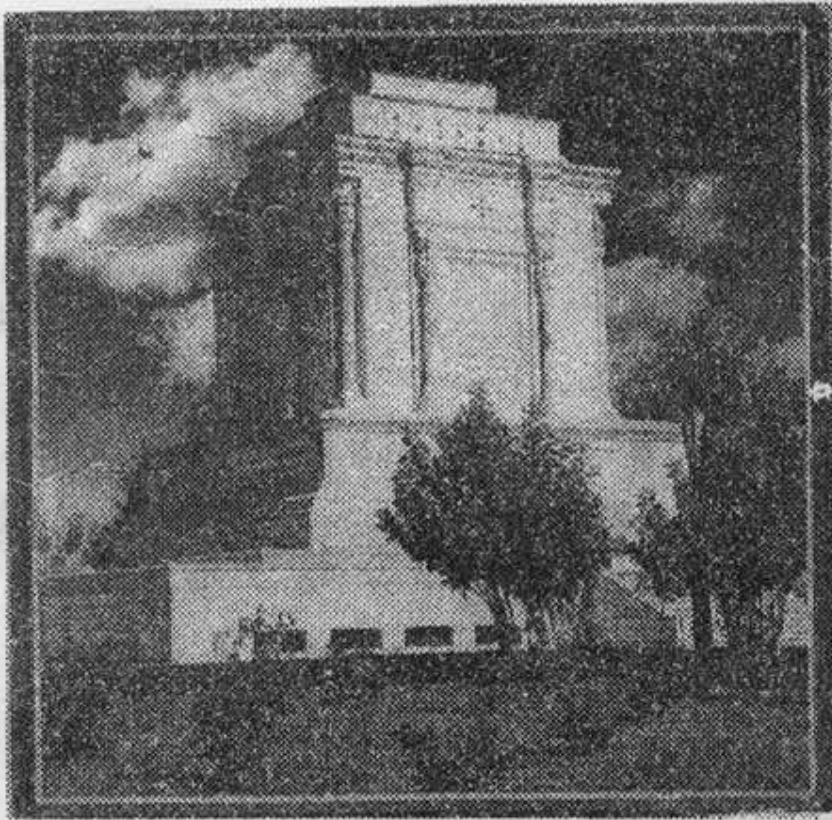
سوگنامه فردوسی درباره فرهنگ ایران

همانا که آمد شما را خبر
از این مار خوار اهریمن چهرگان
نه گنج و نه نام و نه تخت و نژاد
از این زاغ ساران بی آب و رنگ
هم آتش بمردی به آتشکده
نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر
برنجد یکی دیگری بر خورد
ز پیمان بگردند و ز راستی
پیاده شود مردم جنگجوی
شود خوار هر کس که بود ارجمند
پراکنده گردد بدی در جهان
نشان شب تیره آمد پدید
کشاورز جنگی شود بی هنر
رباید همی این از آن از این
نهان بدتر از آشکارا شود
بد اندیش گردد پدر بر پسر
شود بنده بی هنر شهریار
بگیتی کسی را نماند وفا
همه گنج ها زیر دامن نهند
زبان کسان از پی سود خویش
بریزند خون از پی خواسته
ز شیر شتر خوردن و سوسمار

که ما را چه آمد ز اختر به سر
ز دانایی و شرم بی بهرگان
همی داد خواهند گیتی به باد
نه هوش و نه دانش نه نام و نه ننگ
شدی تیره نوروز و جشن سده
ز اختر همه تازیان راست بر
بداد و ببخش همی ننگرد
گرامی شود کژی و کاستی
سوار آنک لاف آرد و گفت و گوی
فرومایه را بخت گردد بلند
گزند آشکار و خوبی نهان
همی روشنایی بخواهد پرید
نژاد و بزرگی نیاید ببر
ز نفرین ندانند باز آفرین
دل شاهشان سنگ خارا شود
پسر بر پدر همچنین چاره گر
نژاد و بزرگی نیاید بکار
روان و زبان شود پر جفا
بمیرند و کوشش به دشمن دهند
بجویند و دین اندر آرند پیش
شود روزگار مهان کاسته
عرب را به جایی رسیدست کار

تفو بر تو ای چرخ گردون تفو
 کنام پلنگان و شیران شمر
 که اندر جهان دیو بود پادشاه
 همی غارت از شهر ایران کنند
 چو ویران بود بوم ایران زمین
 کنام پلنگان و شیران شود
 از آن به که ایران به دشمن دهیم
 در این مرز و بوم زنده یک تن مباد

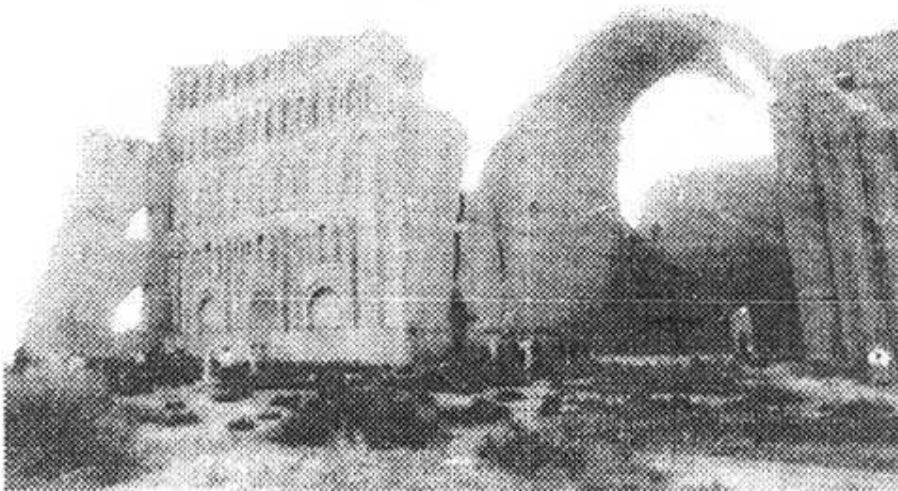
که تاج کیانی کند آرزو
 همه بوم ایران تو ویران شمر
 پر از درد دیدم دل پارسا
 نمائیم کین بوم ویران کنند
 نخوانند بر ما کسی آفرین
 دریغ است که ایران ویران شود
 همه سر به سر تن به کشتن دهیم
 چو ایران مباشد تن من مباد



آرامگاه فردوسی

سوگواری میرزاده یِ عشقی درباره فرهنگ ایران

این بود گهواره ی ساسانیان
 بتگه تاریخی ایرانیان
 قدرت و علمش چنان آباد کرد
 ضعف و جهلش این چنین بر باد کرد
 ای مداین از تو ای قصر خراب
 باید ایرانی ز خجالت گردد آب
 ایرانی از قدیم مهین بود و سربلند
 آیا چه گشته است شما سرفکنده اید ؟



ویرانه های تیسفون (مدائن)

سوگواری جان باختگان راه ایران

زرتشت! ایران خرابست

ای روان پاک زرتشت! این کشتی در گرداب است

حیف از این آب و خاک زرتشت

آب و خاکی که یک وجب ویرانی

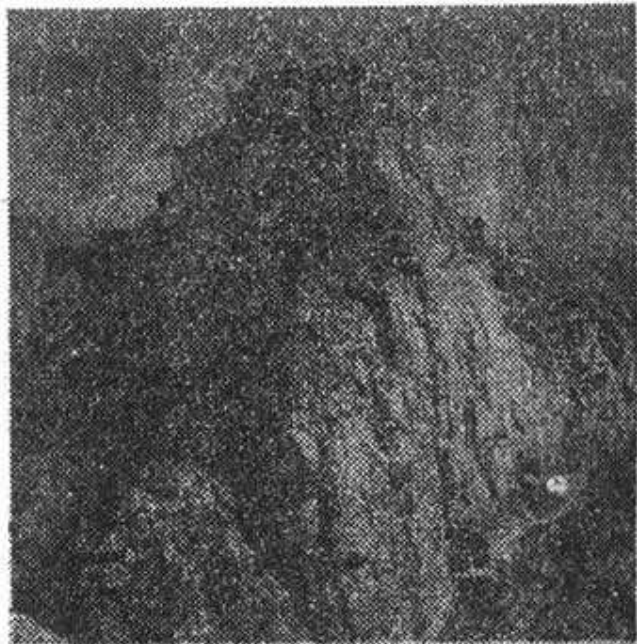
در آن نبوده هیچ عصر و زمانی

آب و خاکی که مهد عزت دنیاست

پرورده دست و مزد شمشیر ماست

اکنون: چنان روی به ویرانی نموده، به ویرانی نموده

که کسی نگوید این ویرانه ایران بوده، نه ویرانه ایران بوده



دژبابک

پیام اخوان ثالث به ایرانیان

ز قانون عرب درمان مجوی دریاب اشاراتم
شفای قوم خویش را من دوی دیگری دارم
برون ریز از درون بیگانگان را
فرنگ و تازی هراسان و هرگون
سوی بتخانه بیگانه تا کی
نماز بت گزارید ، ای شمن ها ؟
تو داری مزدک و زرتشت
غنی از ماورا هستی و مادون
ره آزادگر زرتشت پوئیم
نه راه غرب و شرق و راهزنها
نه راه منطوقش تکفیر و شمشیر
ره بیگانه خویان ، بی وطن ها
نه بستن پای مردم را زن و مرد
ز هول و جهل و حاجت با رسن ها
ره آزادی و اشراق پوئیم
ره بالا و والاتر شدن ها



Persepolis-Iran

تخت جمشید

تجلی روان زرتشت

در همین گهواره خفته نطفه آیندگان
 نطفه این مردگانی را که بینی زندگان
 از همین گهواره تا چند دگر فرزند چند ؟
 سر برآرد سربسر، ایران از ایشان سربلند
 بعد از این اقبال ایران را، دگر افسوس نیست
 لکه ای در سرنوشت کشور سیروس^۱ نیست
 من ابر^۲ اهریمن ایرانیان غالب شدم
 حافظ ایران بود یزدان و من غایب شدم
 وعده زرتشت را تقدیر کن
 دید « عشقی » خواب و تو تعبیر کن



^۱ سیروس = کورش

^۲ ابر = بر

پایان سخن

هلا ای جوانمرد گردن فراز
دگر باره کاشانه آباد کن
نگهدار این کشور باستان
ز پندار و گفتار و کردار نیک
برانداز آنچ از ددان گشت پست
به چنگ آر تیری که بر شد ز شست
پرستاری خاک ایران تراست
که این سرزمین هدیه ای از خداست

« آرزومندیم که با یاری ایران پرستان بتوانیم مشعل درخشان فرهنگ
کهن ایران را روشن و پرفروغ نگاه داریم و به آیندگان بسپاریم . »

باز گشت به خانه پدری راه رهاییست
در وادی بیگانه گم و گور چرائید ؟



پیشگامان جنبش خرافه زدائی در ایران



مهدی اخوان ثالث



میرزاده عشقی



احمد کسروی



صادق هدایت

نوشته های صادق هدایت عبارتند از :

- ۱- توپ مروارید ۲- سایه روشن ۳- بوف کور ۴- سه قطره خون ۵- سگ ولگرد ۶- مسخ ۷- گروه محکومین ۸- وغ وغ ساهاب ۹- حاجی آقا ...

نوشته های مهدی اخوان ثالث (م. امید)

- ۱- از این اوستا ۲- ارغنون ۳- زمستان ۴- ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم ...
- برای آشنائی با فرهنگ ایران باستان می توان به کتاب های زیر مراجعه نمود :

- ۱- دیدی نو از دینی کهن (نوشته دکتر فرهنگ مهر)
- ۲- زرتشت مزدیسنا و حکومت (نوشته مهندس جلال الدین آشتیانی)
- ۳- بدانیم و سربلند باشیم (نوشته منوچهر منوچهر پور)
- ۴- جشن های ایران باستان (نوشته هاشم رضی)
- ۵- از زبان داریوش (نوشته خانم ماری کخ)